

واژه‌های فارسی

نوشته: دکتر محسن شاملو

اسئرات پدیده

تهران

راهنما ...

گفتارها

برگ	نام
۱	گفتارناشر
۲	سرآغاز
۷	آرایش و پیرایش
۱۷	بیگانه تراز بیگانه
۲۹	در این راه
۳۹	یادگاری نازیبا

واژه‌ها

برگ	واژه
۵۰	ت
۵۰	ا
۵۷	ب
۵۸	ت
۶۲	ث
۶۲	ج
۶۳	ح
۶۴	خ

قاریارمن مکن قهر و عتاب
پر خطا سرفته را تصویب کن
گرخطایی رفت باشد در کتاب
از کرم و اشراعلم با تصویب

واژه	بررسی
د	۶۵
ذ	۶۵
ر	۶۶
ز	۶۶
س	۶۶
ش	۶۷
ص	۶۸
ض	۶۸
ط	۶۹
ظ	۶۹
ع	۷۰
غ	۷۳
ف	۷۳
ق	۷۵
ک	۷۶
ل	۷۷
م	۷۸
ن	۱۱۷
و	۱۲۰
ه	۱۲۲
ی	۱۲۳
واژه‌های درست	۱۲۴

گفتار ناشر

آقای دکتر محسن شاملو که بتدريس «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران» و «زبان و ادبیات فارسی» در دانشگاه تهران اشتغال دارند، برای آنکه دانشجویان را به استفاده از واژه‌های فارسی تشویق نمایند برای های فارسی یکهزار و شصصد واژه‌تازی را که بیشتر آن‌منون می‌باشد برگزیده و در دسترس آنان گذاشده‌اند تا در گفته‌ها و نوشته‌های روزانه بکار برند.

این اقدام که به گسترش زبان فارسی کمک ارزنده می‌کند سازمان انتشارات پدیده را پرآن داشت که با اجازه امتادگرامی، نوشه ایشان را که برای استفاده دانشجویان پلی کپی شده است، بصورت رساله منتشر نماید تا همگان را بکار آید. بدون تردید استفاده از این رساله در سازمانهای علمی، دولتی، بازرگانی، و موافق ارتباط جمعی می‌تواند به بسط و توسعه زبان فارسی کمک مؤثر کند و شیرینی این زبان را، با استعمال واژه‌های اصیل، شیرین تر نماید.

محسن رمضانی
مدیر انتشارات پدیده

سو آغاز

الف نوشته و دو سرکش روی آن بگذاریم .
پاسخ آنان بخرا دانه است، می گویند: اگر آوای «ن» ساده و «ن» غنه که از گلوی هزار فارسی زبان بیرون می آید در دستگاه نگهدارنده آوای «ضیبط صوت» گرفته شود دیده خواهد شد که در زبان فارسی میان این دو آهنگ دو گونگی و ناجوری یافت نمی شود و فارسیان بهمان آوای که «ن» ابدآ را بیرون میدهند «ن» گفتن را بیرون می کنند مگر آنکه گروهی بخواهند پس از پیش از هزار سال برای زبان قارسی «تجوید» بسازند و واژه های این زبان را که به آسانی از دهان بیرون می آید از سوراخ بینی و ته گلو و پشت دندان درآورند.

آنکه در این راهاند می گویند: همان پیمان که حیوة ، زکوه ، صلوة ، مشکوه و ... و ... را بگونه: حیات، زکات صلات، مشکات و ... و ... درآورده است چند کاه دیگر ابدآ، اصلآ، حتمآ، فعلآ، قانونآ و ... و ... را به معنای: ابدن، اصلن، حتمن، فعلن، قانونن و ... و ... در می آورد ، وروشن نیست چه کسی به نوجوانانی که در گذشته ، «حیوة » و «حیات» «زکوه» را «زکات» نوشته و بدبیری درآزمون پذیرفته نشده اند پاسخ می دهد ... این گفت و شنود، مرا برآن داشت که پهش از آنکه برای نگارش پاره ای از واژه ها آینه پایدار بر ها گرد و راهی روشن دربرابر همگان نهاده شود برای فارسی بسیاری از واژه های تازی را گرد آوری کنم و از شیفتگان گسترش زبان فارسی بخواهم که بجای برپا ساختن جنجال درباره اینکه «ابدآ» را با «دون» بنویسد و با الف و دوسركش، از بیخ و بن از زبان فارسی برکنند و بجای ان «هرگز»، «بیچ روی»، «هیچگاه» را بکار بزنند. از ببیری برای یکهزار و شصده و از تازی برای های فارسی برگزیده شده است که در گفته ها و نوشته ها بکار آید و بدینگونه به آرایش فارسی کمل گردد . در «برای هرگزینی» واژه های تازی، بیشتر به واژه های « تنوینی » پرداخته شده است، زیرا:

در کوتاه گاه که به آموزش زبان فارسی در دانشگاه تهران پرداخته ام همواره در نامه ها و نوشته های دانشجویان به واژه هایی بر می خورم که نگارش آنان به گونه ای دور از آنجه تا کنون بوده است می باشد، برای نمونه :

ابدا ... اصلا ... حتما ... فعل ... قانونا
را بدین روی : ابدن ... اصلن ... حتمن ... فعلن ... قانونن
می نویسند، و هنگامی که برآنان خرد می گیرم و می گویم این گونه واژه نگاری نادرست است، می پرسند درست و تادرست کدام است؟، مگر شما تمی گویید واژه « نشانه های بیمانی » است که برای شکوفایی اندیشه ساخته شده است؟ ، مگرنه آنست که پیشنهایان «ابدا» را در برابر «هرگز» برگزیده اند و اکنون هم از «ابدن» همین اندیشه دو خواننده پدید می آید، دیگر چه دشواری در پیش است؟.

واژه ای نوشته شده است و بهمان گونه که نویسنده آهنگ کرده است خواننده دریافت نموده است .
به این گروه می گوییم ما در نگارش زبان فارسی برسر پیمانیم و پیمان آنست که آوای «ن» ساده را مانند « گفتن » همان جور که می گوییم بنویسیم و آوای «ن» بیچ بینی یا غنه را به سیمای

الف - با آنکه در سخن تازی واژه‌های تنوینی کمتر بکار می‌رود ولی ایرانیان، از دیر باز، با بکار بردن اینگونه واژه‌ها خوی گرفته‌اند و در نوشته‌ها و گفته‌های آنان ازینسان واژه بسیار دیده و شنیده می‌شود.

ب - ازیک ریشه بیش از دو سه واژه تنوینی در سخن فارسی دیده می‌شود، مانند: اجباراً، جابرًا، مجبوراً - اختصاصاً، خاصاً، مختصاً، مخصوصاً - اکراماً، کریماً، مکرمماً، کرامات... و ...

پ - از ریشه واژه‌های تنوینی، واژه‌هایی که با پساوند و پیشاوند فارسی و تازی پیوند پذیرفته‌اند در زبان فارسی بسیار است، مانند: احتشاماً، محتشماً، محتشم‌انه - اضطراباً، مضطرب‌انه - مظطربانه - تحقیقاً، محقق‌انه، علی التحقیق - قاطعاً، قطعاً، بالقطع - ت - با گزینش واژه‌های برابر برای یک واژه تنوینی، چندین واژه هم‌ریشه تازی دارای برابری واژه‌های فارسی می‌شوند، برای نمونه از «متعبدآ» که سر زبان مردم است، تعبد و تعبده، عبدآ و عبیدآ، عید و عبید، عابد و معبد، عبادت و معبد، که هم‌ریشه هستند، با کمی دستکاری در واژه‌های برابر، برابری واژه‌فارسی بدست می‌آورند. از پیروی برای آرایش زبان نخست به سراغ اینگونه واژه‌ها باید رفت سپس به برابر گزینی واژه‌های دیگر پرداخت.

باشد دانست که این، کاری نووآفرینشی تازه نیست، آنچه روشن است ایرانیان، از دیر باز، در هی آن بوده‌اند که سخن فارسی را از بنده واژه‌های تازی برهانند ولی در این راه دچار دودلی و دلهزه بودند از پیروی خوش خوشک واژه‌های تازی را از زبان فارسی دور می‌کردند، برای نمونه، پس از آنکه سده‌های بسیار بجای: ازینروی؛ برای نمونه، بهرگونه، بدینگونه، بی پایان، شکوهمندانه، شگفت‌انگیز، تیر و مند... و... - بناءً على هذا، من باب مثل، على كل حال، على اي حال، غير النهاية، محتشماً، متعجبًا، مقتدر... و...،

را بکار می‌برند بر سر آن می‌آیند برابرها فارسی برای این گونه واژه‌ها برگزینند ولی بکارهای واژه‌های تازی را کنار نمی‌گذارند و از پیوند تازی و فارسی واژه‌های دور گه: بنابراین، من باب نمونه، بهمه‌حال، در هر حال، بی‌نهایت، محتشماً، تعجب‌انگیز، قادر تمند را می‌سازند و نزدیک به سه هزار و پانصد واژه دور گه می‌آفینند. اگرچه، واژه‌های دور گه به ازواژه‌های یک رگه‌اند ولی بازنشان از تازیان دارند.

بی‌گمان پاره‌ای ازواژه‌های فارسی نمی‌توانند پدرستی جای واژه‌های تازی را بگیرند، چون «راپگان» که همه‌جا، جای «افتخار آه» را نمی‌گیرد، یا «بخردانه» که با «منظفاً» همانگی زیاد ندارد ولی در میان بسیاری واژه جور از کمی واژه ناجبور می‌توان گذشت و چه نیکوست دوستداران زبان فارسی برای برابرها ناجبور در اندیشه واژه‌های جور باشند.

کارفرهنگستان ایران آفرینش واژه‌های تازه فارسی برای جانشینی واژه‌های بیگانه و واژه‌های مسافر است ولی گزینش واژه‌های برابر و بکاربستن آنان از ویژگی کار نویستگان، سرایندگان، سخنوران و زبان آوران است و بسیار بخردانه است که در این راه به کملک فرهنگ‌ساز ایران شناخت و این سازمان را، در گسترش زبان فارسی، باری نمود.

بی‌دولی باید پذیرفت که واژه‌های تازه، در آغاز، به دلپذیری و آسمانی بکار نمی‌روند، ولی رفته رفته در مغزها و دل‌ها می‌نشینند و همه پسند می‌شوند.

روزی که دادگستری، دارایی، شهریانی، شهرداری جانشین عدیله، مالیه، نظمه و بلدیه شد و بتدریج شهر، تایپاد و خرمشهر بجای بندر مشور، طیبات و محمره نشست بکار بردن واژه‌های تازه کمی دشوار بود ولی امروز کم جوانی است که بداند اینگونه واژه‌ها برجای کدام واژه تازی نشسته‌اند.

از پیروی بکار بردن واژه‌های تازه نباید ترس و دلهره پدید آورد

و گروه نویسنده‌گان، سرایندگان و مینتوران را نیمه راهه باز
گرداند و آرایش و پیرایش زبان فارسی را نیمه کاره بگذارد.
امید آنکه، با همکاری دوستداران گسترش زبان فارسی، گامی
سودمند در راه آراستان و پیراستن این زبان برداشته گردد و به
کوشش والای شیفتگان قرهنه‌گکه ایران به پایندگی و جاودانی
زبان دری کمک ارزنده شود.

تهران، دیماه ۱۳۵۴
محسن شاملو

آرایش و پیرایش ...

گسترش زبان فارسی به جنبش ژرف و همکاری همگانی
نیازمند است و برای سرگرفتن چنین رستاخیز فرهنگی باید از دوراه:
الف - از بکار بردن واژه‌های بیگانه دوری جست
ب - واژه‌های تازه به زبان فارسی افزود
به کمک زبان فارسی شناخت و در کنار آرایش زبان به پیرایش
آن پرداخت

اگر چه زبان فارسی بگسترده‌گی زبان تازی و پاره‌ای از
زبان‌های اروپایی نیست ولی برای شکوفایی اندیشه‌ها کمبود و
نارسایی ندارد و به واژه‌های بیگانه - مگر درباره پدیده‌های تازه
دانش - نیازمند نمی‌باشد

چون از دیرگاه کوشش نویسنده‌گان و سرایندگان ایران بر
آن بوده است که واژه‌های تازی را برای نمایاندن اندیشه‌ها بکار
برند ازین روی سیاری از واژه‌های فارسی دست نخورده و بی بهره
مانده است و چنانکه در گردآوری و بکار بستن آنان کوشش شود

در زودگاه می‌توان واژه‌های بیگانه را کنار گذاشت و سیمای این زبان را بروزگار دیرین بازگرداند.

با بررسی کوتاه درسخن فارسی چنین بهره‌گیری می‌شود که کنار گذاشتن واژه‌های بیگانه بسیار آسان است و با برداشتن چندگام استوار بدن آرمان می‌توان دست یافت، آن چندگام چنین است:

- ۱- بسیاری از واژه‌های تازی، بیهوده در زبان فارسی بکار می‌روند و چنانکه از گفته‌ها و نوشته‌ها انداخته شوند هیچگونه نارسانی به سخن روی نمی‌آورد، مانند: با وجود آنکه چندین بار گفته‌ام: با آنکه چندین بار گفته‌ام - همچنانکه قبل (سابقاً، فوقاً) گفته و نوشته شده است: همچنانکه گفته و نوشته شده است. از نقوشه نظر میهن دوستی: از نظر میهن دوستی - با آنکه تلاش بسیار شد هذلک (معهدنا، مع الوصف) کامیابی بدست نیامد: با آنکه تلاش بسیار شد کامیابی بدست نیامد - در سن بیست سالگی دانش آموزی را آغاز نمود - بنا نوشته تواریخ مدت ۸۵ سال زندگی کرد: بنوشه تواریخ ۸۵ سال زندگی کرد - در جهان هیچ پایدار باقی نمی‌ماند: در جهان هیچ چیز پایدار نمی‌ماند - ساختمان چندین دبستان و بهبود برنامه‌های آموزشی از جمله کارهای ارزنده اوست: ساختمان چندین دبستان و بهبود برنامه آموزشی از کارهای اوست: چنانکه امید می‌رفت کماکان در جای خود ماندگار شد - چنانکه امید می‌رفت در جای خود ماندگار شد - نامه را مستقیماً بدست وی رساند:

نامه را بدست وی رساند - او را از دست یازیدن به کارهای بد اکیداً بازداشت: اورا از دست یازیدن به کارهای بد بازداشت. همه گفته‌های او را کلاً (بالکل، بکلی) پذیرفت: همه گفته‌های او را پذیرفت و ... و ...

وجود، قبلاً، سابقاً، فوقاً، نقطه، مع ذلك، معهداً، مع - الوصف، سن، بنا، مدت، باقی، جمله، کماکان، مستقیماً، اکیداً کلاً، بالکل، بکلی واژه‌هایی هستند که نبودشان آسیبی به سخن نمی‌رساند.

۲- پاره‌ای از واژه‌های فارسی بنادرست (تنوین) گرفته‌اند، مانند: پیغاماً، جاناً، دوماً، زیاناً، ژرفَا، سوماً، گاهَا، گزارشاً، گماناً، ناچاراً، ناگزیراً، نزاداً، نگاهَا و ...، در این گونه واژه‌های توین تازی به «ی» و «ین» پارسی برگردانده می‌شود، مانند: پیغامی، جانی، دومین، زبانی، ژرف، سومین، گاهی، گزارشی، گمانی، ناچار، ناگزیر، نزادی، نگاهی و

همچنین است واژه‌های اروپایی، مانند: ارداً، تلفوناً، تلگرافاً، متداً و

در باره اینگونه واژه‌ها، آنچه برابر فارسی دارند، برابرها را بکار باید برد چون: ارداً: دستوری و فرمانی - متداً: روشی و روندی

و آنچه برابر فارسی ندارند بجای تنوین «ی» به پایان واژه افزوده باید کرد، چون: تلفوناً: تلفونی - تلگرافاً: تلگرافی ... و بدینسان است واژه‌های یونانی، چون: قانوناً، قرطاساً،

زرنگ).

زخ (در فارسی با زیر «ز» بمعنی بدخوی ، در تازی با زیر «ز» بمعنی کینه و خشم) - زکی (در فارسی واژه آوایی است برای شکفتی ، در تازی زکی بمعنی مرد پاک و پاکیزه ، وزکیه بمعنی زن پاک و پاکیزه) - غرور(در پارسی خود پستدی ، در تازی فریفتن). - کودن(در پارسی تبل و نادان ، در تازی یابو و فیل) - مولی (در تازی : سرور و بزرگوار ، در فارسی ملا اخوند فرهیخته) واله (در پارسی ناز و کرشمه ، در تازی شیفته و شیدا) ۶ - برای هروایه تازی سه واژه تکی آورده شده است زیرا اگر بجای سودمندی ، نیکخواهی ، بهربایی در برابر «مصلحه» به گزاره و کناره نویسی پرداخته می شدونو شته می آمد: مصلحه = بسای سود و بهره کاری انجام دادن کار به درازه گویی می کشید و ما بر آن سریم که ، در کوتاه سخن ، برابر هر واژه تازی را ، شسته و رفته ، کنارش بنهیم که به آسانی بکاررود و بهره گیرند گمان را برای واژه سازی چار گرفتاری تازه نکند ۷ - در براگزینی ، پایه گزینش بر ۳ واژه استوار گردیده است و این بدان روی نیست که یک واژه تازی ، تنها ، سه برابر فارسی دارد ، برای نمونه ، برابر «مصطفربا» اشتفتگی ، دلشورگی ، دلواپسی ، دلهرگی ، سراسمیگی است ولی بیش از سه واژه آورده نشده است.

۸ - ایرانیان ، از ریشه پاره ای ازو اژه های تازی واژه هایی ساخته اند ، که کرچه برای تازیابان نا آشناست ، ولی در این «واژه نامه»

ناموسا، و . . .

۳ - پاره‌ای از واژه‌ها، با پیوندی نازبیما، از دو واژه نازی و پارسی پدید آمده‌اند، مانند، حسب‌الخواهش، حسب‌الفرمایش حسب‌الفرموده، دستورالعمل و ...، اینگونه واژه‌ها را با نهادن «ب» برسانشان از پند همیستگی با بیگانه رهایشان باید کرد، مانند: بخواهش، بفرمانش، بفرموده، بدلستور و دستور و ...

۴- تا جایی که شدنی است بجای واژه‌های تازی که با فارسی پیوند خورده‌اند واژه فارسی بکار رود ، مانند: ادبیانه و اریبیانه ، فرهختنامه - عارفانه و عاقلانه ، بخردانه - عالمانه و فاضلانه ، دانشمندانه - ماهرانه و حاذقانه ، استادانه - مجللانه و محترمانه ، شکوهمندانه - فضلپرور و معارفپرور ، دانشپرور و وفرهنگپرور - نفعپرست و وظیفپرست ، سودپرست و میهن پرست - حاجتمند و قدرتمند ، نیازمند و نیرومند - جفاکار و طلبکار ، ستمکار و بستانکار - علمدار و غمدار ، پرچمدار و آندوهدار - فتنه‌انگیز و المانگیز ، اشوبگر و آندوهگین - صبحگاه و ظهرگاه ، پگاه و نمروز ... و

۵ - پاره‌ای از واژه‌ها که در فارسی و نازی، در نگارش همانند و در معنی یا گویش دوگونه‌اند، بشمار واژه بیگانه نمی‌آیند، مانند: تماشا (در پارسی نگاه کردن، در نازی تماشی راه رفتن) تبار (در فارسی دودمان، در نازی مرگ) جولان و دوران (در نازی بازیرج و - دو، در فارسی بالاوای پیش ج و - دو ... و بیک معنی) - زبل (در نازی سرگین، در فارسی

«هرگز» و «هیچگاه» برای «ابداً» و «اصلاً» گزینش یافته است که هر یک در جای خود گذاشته شود.

پ - از یک واژه برابر بعندگونه بهره‌بری می‌توان نمود، برای نمونه :

برابر «استحقاقاً»، «شایستگی» و «بسزاواری» و «درخوری» است از این سه واژه برابر برای «استحقاق» شایستگی و سزاواری و درخوری و برای «مستحق» شایسته، سزاوار و درخور را می‌توان برگزید همچنین برابر «اختلاطاً»، «آمیختگی» و «درهمیختگی» است از «آمیختن» و «در همراهیختن» برای اختلاط، خلط و مخلوط جانشین‌های فارسی می‌توان ساخت، و بدینگونه‌اند پاره‌ای از این واژه‌ها:

نهان و درون در برابر باطن و بطن از باطن، همگونه و همسان برای شبیه و مشابه از تشابهاً، دلسوzi و مهربانی بجای رحم و ترحم از ترحماً، خجستگی و فرخندگی برابر با تبرک و تیمن و خجسته و فرخنده برابر بامبارک و میمون از تبرکاً و تیمناً... و ...

ت - برخی از واژه‌های تازی دارای معنی همانند ازینروی از برابرهای فارسی که برای یک واژه‌هایی برگزیده شده است برای چندین واژه تازی بهره‌وری می‌توان کرد، چون: بالاجبار: اجباراً، مجبوراً - بالاجتماع: اجتماعاً، اجماعاً - بالأشخاص: اختصاصاً، مخصوصاً - بالاكراه: كراهة، كرها - بالضروره: ضرورة، لزوماً - بالطبع: طبعاً، طبيعة - بالمال: مالاً،

به شماره واژه‌های تازی آمده است، مانند: فلاکت فلاکة مفلوکاً، نزاکت نزاکة، هلاکت هلاکة

۹ - واژه‌های تازی «باب مفاعلله» در زبان تازیان نمودار آنست که دونن کاری را انجام دهنده‌چون «ملاطفة» که دو کس یکدیگر مهربانی کنند ولی در فارسی، بیشتر نمایانگر آنست که کاری رایک تن انجام دهد، از بیرونی مکاشفت و کشف، ملاطفت و لطف، مناقضت و نقض، مناقضت و نقض و ... و ... یک معنی دارند و بهمین گونه در برابرگذاری بهره‌وری شده است.

۱۰ - از برابرهایی که در این «واژه‌نامه» آمده است بگونه‌های زیر بهره‌وری می‌توان کرد:

الف - بسیاری از واژه‌های تازی که در زبان فارسی بکار می‌روند معنی بینایی خود را از دست داده‌اند از بیرونی در گزینش واژه‌های برابر نگرش به معنی واژه در زبان فارسی است نه در زبان تازی، برای نمونه : در زبان تازی «ابداً» همتای «دائماً» است بمعنی همواره، پیوسته و همیشه و در زبان فارسی همتای «اصلاً» است بمعنی هرگز، بهبیچروی، هیچگاه ... و ... و ...

ب - برای پاره‌ای از واژه‌های تازی چند واژه برابر آورده شده است که فراخور هرسخن و در خور هرفراز بکار رود، چون: «رفته رفته» «کم کم» و «اندک‌اندک» برای «متدرج» برگزیده شده است، هر کجا نیاز بود از نخستین و در دیگر جای از دومی و سومی بهره‌وری شود. «اکنون» «اینک» و «هم‌اکنون» برای «عجاله» و «بهبیچروی»

ج - برخی از واژه‌های تنوینی هم‌ریشه، مانند: مقارناً، مقارنة - مکسرآ، مکسورآ - ملازمآ، ملازمة - ملبساً، ملبوساً - نادماً، ندامة و ... و ... که در زبان فارسی در معانی گوناگون بکار می‌روند، در این واژه‌نامه، جدا آورده شده است
ح - در نگارش واژه‌های تنوینی گاه از روشن تازیان دنبال شده است بدینسان:

واژه‌هایی که به همراه پایان می‌پذیرند با نهادن الف در پایان واژه و گذاردن دو سرکثر روی الف منون گردیده‌اند، مانند: شیئاً جزءاً، ولی همراه در میان واژه به «ی» برگردانده شده است؛ مانند: بدأة - بدایة، کفاءة - کفایة

«ت» پایان واژه اگر از ریشه واژه است «الف» به ان افزوده شده است و اگر «ت» از ریشه واژه نیست روی آن دو سرکرنها ده ومنون شده است، مانند موقتاً، ندرة، نسبة واژه‌هایی که به «ی» پایان می‌پذیرند به گونه تازیان منون شده‌اند، مانند معنیّ، مفتریّ.

فرون بر آنچه گفته شد، نیاز به بیادآوری است که:

۱ - بی‌گمان، با بکار بستن این انگاره‌ها، باز هم، نک و توک واژه‌هایی یافت می‌شوند که با برابرهای خود نمی‌خوانند از پیروی برای اینگونه واژه‌ها در پی برابرهای هماهنگ و جور باید بود

۲ - گذشته از این، اگر برای بکار بستن واژه‌های فارسی شوری در سر و سوزی در دل نباشد کاری از پیش نمی‌رود، برای

نهایه - بالنتیجه: نتیجه، غایة - علی‌الاتصال: اتصالاً، متصلًا - علی‌الاصول: اصلاً، اصولاً - علی‌الخصوص: اختصاصاً، خصوصاً، مخصوصاً - علی‌الدوم: دائمًا - علی‌الظاهر: ظاهرًا - فی الحال: آنًا - فی الحقيقة: حقًا، حقيقة - فی الفور: فورًا - فی المثل: مثلاً فی المجلس: حضوراً - فی الواقع: واقعًا و ... و ...
و از پیوند با پسوند فارسی چون:

جسورانه: جسارة، حریصانه: حریصاً، مایوسانه: مایوساً، متواضعانه: متواضعًا، محترمانه: محترمًا، مضطربانه: مضطرباً، مظفرانه: مظفرًا، مفتضحانه: مفتضحاً، ملتهبانه: ملتهباً ... و ...

ث - از برخی از واژه‌های تازی، در زبان فارسی، بنادرست بهره‌وری می‌گردد، در این واژه‌نامه سیمای نادرست واژه آورده شده است، چون اغلبًا، اقلًا، اکثرًا، سایرًا، سایر و ... و ... اگرچه دستکاری ایرانیان، اینگونه واژه‌ها را در گرگونه کرده است ولی چون بوی بیگانه می‌دهد برابرهای فارسی برای آنان برگزیده شده است.

ج - در پاره‌ای از برابرهای فارسی، «ب» از آغاز با «ی» از پایان واژه‌اند انداخته شده است، مانند: خاضعاً که بجای بفروتنی، فروتنی - سلامة که بجای بقدرتی، تندرستی - صائمًا که بجای بروزه داری، روزی داری صعباً که بجای بدشواری، دشواری - رتبه که بجای پایگاهی، پایگاه - واضحًا که بجای روشنی، روشن ... آورده شده است

نمونه این دو فراز :

چون طبق تحقیقاتی که مکوراً بعمل آمده است آقای...
کمافی سابق همه روزه تا خیر ورود داردو کماکان از قبول وظائف
مشکل اداری تعلل می ورزد و طفره می رود بنابراین این اداره
لاعلاح ، از ادامه اشتراك مساعی با مشارالیه معذور است ...
چون با بررسی های پیاپی که شده است آقای... مانند گذشته
دیر می آید و همچنان از پذیرش کارهای دشوار اداری کوتاهی و
شاخه خالی می کند ناگزیر، این سازمان از همکاری بیش از این
با وی پوزش می خواهد ...

نمایانگریک اندیشه اند ولی فرازنخست بیست و یک واژه تازی
دارد و فراز دوم یک واژه پس با کمک کم یا بی کمک
واژه تازی می توان اندیشه را گویان و شکوفان ساخت
ازینروی هر نویسنده، سر اینده و سخنور باید بخواهد که اندیشا
خود را در انگاره های فارسی بریزد نه تازی ، اگر چنین شود بی
گمان بسیاری از واژه های تازی کنار می روند و واژه های فارسی
جانشین آنان می شوند و بدینگونه آرایش و پیرایش زبان از مرز
گفت و شنود بیرون می آید و گسترش سخن فارسی را هی نو در
پیش می گیرد

برتر از واژه های باتنوین و بی تنوین ، واژه هایی است که
تازی ^۱ شده و به ریخت واژه های تازی در آمده است . شماره
اینگونه واژه ها در زبان فارسی کم نیست و شگفت آور آنکه بیشتر
آنان واژه هایی هستند که به دیار تازیان رفته و پس از گشت و
گذار، با رنگ و ریخت دگر گونه، به سرزمین ایران باز گشته اند
بی گمان ، اگر روزی برای پاک سازی زبان فارسی جنبشی
آغاز گردد، پس از کنار گذاشتن واژه های منون، به سراغ اینگونه
واژه ها که بر استی «بیگانه تر از بیگانه اند» باید رفت و لباس تازی
از بر آنها باید گرفت.

تازیان، از دیرگاه، برای ساخت «نام واژه»^۲ و «کار واژه»^۳
از زبان دیگران و همچنین برای تازی کردن واژه های بیگانه
انگاره هایی داشته اند ، که پیش از آنکه زبان تازی زبان دین و
دانش شود، بکار می رفته است .
در آن هنگام که اسلام پدید آمد ، تازیان از دانش های

همچنان پایدار ماند و هنوز هم سرگرمی بزرگی برای دانشمندان تازی است.

هنگامی که «اسلام» آشکار گردید، تازیان از دانش، هیچ نداشتند، ازینروی در برابر کشورهای چین، هند، ایران، روم و مصر که از فرهنگی ژرف برخوردار بودند دستخوش کمبود و نارسایی شدند و بنناجاو دانشمندان کشورهای گشوده را بر آن داشتند که نوشههای یونانیان و ایرانیان را که پارهای از سریانی و هندی گرفته شده بود به تازی برگردانند و برای اسلام، فرهنگی بنام «فرهنگ اسلامی» پدید آورند.

بدینگونه، زبان تازی که نازه از گروه داشت و بیابان درآمده و زبان دین^۰ شده بود رنگ علمی بخود گرفت و زبان «دین و دانش» گردید.

یورش واژه‌های فارسی، یونانی، سریانی، هندی و عبری به زبان تازی، به انگاره‌های «تازی نمایی» و ساخت «نام واژه» و «کارواژه» سیمایی تازه بخشید و تازیان را بر آن داشت که برای از میان بردن نارسایی زبان خود، درپذیرش پاره‌ای از واژه‌های بیگانه، ازانگاره‌ها بگذراند و به گفته «رهبران»^۲ واژه روی آورند گذشته از اینگونه واژه‌ها که پذیرش آن در زبان تازی برآیند استوار نیست و، تنها، به گفته رهبران واژه بنیاد گرفته است گونه‌های دیگر واژه پذیری تازیان بدینسان است:

۱ - درنگارش واژه دگرگونی پدید می‌آورند، برای نمونه، چون «ت» و «س» را با آوای سنگین بکار می‌برند ناگزیر این دو

گوناگون، تنها با «سرایندگی» آشنا بودند و داشتن کنایه، تمثیل، استعاره، قلب، ابدال، تقدیم، تاخیر، اختلاس حرکت در کلام، تخفیف کلمه به حذف و ... و ... را در سخن بالاترین برتیری می‌شمارند و بهمین دلخوش بودند.

گویش‌های گوناگون که در میان دسته‌ها و گروههای مردم یافته می‌شد چند تیرگی چشمگیر در زبان تازی پدید آورده بود به گونه‌ای که گاه مایه نازش^۳ و بالش می‌گردید و گروهی خود را، بداشت گویشی رساتر، برتراز گروه دیگر می‌خواندند.

بگفته دانشمندان تازی، چند تیرگی در گویش‌های: ابدال، ادغام و اعراب، اماله و تفحیم، جمع، حرکات، حروف صحیح و علیل، تذکیر و تائیث، تضاد، زیادت، وقف و همزه استوار بوده است.

این چند گونگی در گویش‌ها، انگیزه رستاخیزی نوین، بهنگام پیدایش اسلام، گردید و تازیان را بر آن داشت که یکی از گویش‌ها را، بنام رساترین و برتیرین گویش، پذیرند و انگاره و سنجه زبان تازی نمایند.

چون پیامبر اسلام از میان مردم «قریش» و «قرآن» به زبان آن گروه بود ازینروی گویش قریش و گویش‌های همگونه آن مانند گویش اسد، تمیم و هذیل شالوده بهبودی زبان تازی شد و «قرآن» برتیرین سخن گردید.

اگرچه، بدینگونه، انبوهی از دشواریهای زبان تازی از میان رفت ولی دشواری بزرگ «کلام واضح، مشکل و مشتبه»

۳ - پاره‌ای از حرف‌ها و داژ‌های فارسی بگونه زیر به تازی بر می‌گردند :

الف : به «ع» بر می‌گردد، چون : ارابه عربابه ، اراده عراده، اوگ عوج

پ : به «ب» و «ف» بر می‌گردد ، چون : پادزه ر بادزه ر پنجره بنجره، پرگار برکار و فرکار، پسته فستق، پور فور

ت : به «ث»، «د» و «ش» بر می‌گردد، چون: توت توث، تختدار دخدا، تهم شهم

ث به «ت» بر می‌گردد، چون ترید، ثرید

ج : به «ش»، «ق» و «گ» بر می‌گردد ، چون : جارو شاروف، ساروج ساروق ، کوشک جوسق، گوهر جوهر

چ : به «اس» ، «ج» ، «ش» و «ص» بر می‌گردد چون : چهار استار ، چهار جهار ، چاکر شاکر ، چنار صنار

خ : به «ح» و «ك» بر می‌گردد ، چون : خورپای حرباء ، خوره کوره

ذ : به «ذ»، «ض» و «ط» بر می‌گردد، چون: سنباده سنبادج ، اڑی دهائک ضحاک، بادیه باطیه

ڙ : به «ج» و «ز» بر می‌گردد ، چون : ڙنگویر زنجبل ، ارڙن ارزن

س : به «ز» و «ط» بر می‌گردد ، چون : رسته رزدق ، سرپوش طربوش

ش: به «س» بر می‌گردد، چون: ابریشم ابریسم ، نشت طست

را «ط» و «ض» می‌نویستند، مانند : اصطخر (استخر)، اصطهبانت (استهبانات) ، آناطول (اناتول) ، ایطالی (ایتالی) ، پطرس (پرس) صد (سد) ، صومالی (صومالی) ، طبرزین (تبرزین) ، طبس (تبس) ، طراز (تراز) ، طناز (تن ناز) ، طوس (توس) ، طومار (تومار) ، طهران (تهران) ، طهماسب (تهماسب) ، طهمورث (تهمورس) ، طیسفون (تسفون) ، لاطین (لاتین) .

در زبان فارسی ۱ ، ع - ت ، ط - ث ، س ، ص - ح ، ه - ذ ، ز ، ض ، ظ ، - غ ، ق - از یک آوای برخوردارند ، ازینروی « ذلیل ، زلیل ، ضلیل ، ظلیل » و « ثم ، سم ، صم » بیک آهنگ خوانده می‌شود : Som, Zalil

ولی تازیان که پای بند «تجوید» و در گیر آواهای نایی ، دهانی ، دندانی و دستخوش آهنگ اشکار و نهان هستند «ذ ، ز ، ض ، ظ » و «ث ، س ، ص» را در هر یک از واژه‌ها به آهنگی می‌خوانند که ، با آنکه نگارش آن به الفبای ^۹ لاتین نه آسان است و نه درست ، نزدیک بدین سیماست :

Soum' Som, Thom, Zoulil, Zoelil, Thalil, Zalil

۲ - در زبان تازی ، واژه باسکون آغاز نمی‌گردد و واژه - هسای ابتداء بساکن همزه بخود می‌گیرند مانند : Smith, Platon ، سپهان ، ستبرک ، ستون که افلاطون ، اسمیث ، اصفهان ، استبرق ؛ اسطون می‌خوانند^۹

در زبان فارسی ، واژه‌های لاتین ابتداء به ساکن ، پاره‌ای به روش تازیان و برخی به روش اروپاییان نوشته و خوانده می‌شود

به «د» برمی گردد، چون: Olympiade الومپیدا، مادی Medie
 E: در آغاز واژه به «أ» و در میان واژه به «ا» برمی گردد و
 در میان واژه «ی» و در پایان واژه «ا» یا «ه» نوشته می شود،
 چون: انباذقلس Empedocles مسانا، Messene اقريطش Cretes قلاوفطره Europe اوروفا Cleopatre
 Eu: در تازد تازیان آهنگ^{۱۲} می دهد و چنانکه در میان واژه باشد «و» می نویستند، چون: Eustate اسطات، Enclide اقیلیدس، Theuthron طوثرن Geographe G: به «ج» و «غ» و «ك» برمی گردد، چون:
 جاوغرافیا (جغرافیا) Galatia، Gados فادس، Goudofroy کند فری
 H: در برگردان واژه های یونانی گاه آوای خود را از دست می دهد، چون: Homere او میروس، Hippocrate ابقراط، Hadrianus ادريانوس و گاه با آوای بنیادی بکار می رود، چون: Hercule هرقل، Herodote هیرودت
 J: در پاره ای از واژه هامی افتاد، چون: Jamblichut امیلیخوس و در برخی از واژه ها به «ای» برگردانده می شود، چون: Julianus یولیانس
 P: به نزدیکترین واژه برمی گردد و بیشتر بر جای «ب» و «ف» امی نشیند، چون: Alpes انباذقلس، Empedocle الفس Q: در واژه های یونانی آوای Kui و در واژه های لاتین آوای Quintus مانند C: دارد در زبان تازی آوای «ق» بخود می گیرد، چون:

ک: به «خ» و «ق» برمی گردد، چون، کند ک خندق، دملک دملک
 گ: به «ج»، «ط»، «ق»، «ك» و «ي» برمی گردد، چون: گرگان جرجان، گالاش طالش، شاپور گان شابور قان، گنج کتر، آذر گون آذربیون.
 ل: به «أ» و «ع» برمی گردد، چون: لنگرانجر، لشکر عسکر و: به «ب» و «ف» برمی گردد، چون: اوستا استاق، اوستا افستا
 ن: به «ج»، «ق» و «ن» برمی گردد، چون: بابونه بابونج، رمه رمه، تابه طابجه
 ۴ - پاره ای از واژه های فارسی در انگاره های تازی، کار واژه « فعل» می شوند، چون باس از بوسیدن، جاش از جوشیدن، دهقنه از دهگانی، دهش از دهش، کاش از کوشیدن، کهرب از کهربا، مرزبه از مرزبان.
 ۵ - برخی از واژه های یونانی، لاتین^{۱۰}، هند و اروپایی، با دگر گونی در آهنگ و نگارش، تازی می شوند، بدینسان:
 A: به «أ»، «ا» و «ع» برمی گردد، چون: Aelianus الیانوس Autolycus اطلوکس، Ascolon عسلان Abbas عباس^{۱۱}
 C: به «ق» برمی گردد، چون: Ancyre آنکره، Cos قوس Ch: به «خ» و «ك» برمی گردد، چون: Chios خیوس Chrysippe کرسیفون D: در واژه های یونانی به «ذ» و در واژه های لاتین و هند و اروپایی

قنطوس، Cyzique قوزیقس
Afpiscopus فامیله، Apomia اسقف (دروازه نخست A و در
وازه دوم Epi افتاده است).

S : گاه به آوای «از»، «ش» و «ص» برمی‌گردد ، چون :
Helenium الایون ، Cirsium قرسیون (درنوشن و خواندن
دووازه UM به ON برگردانده شده است).

T : پیشتر گاه، آوای «ط» می‌دهد، چون: Leptes باوطیا ،
galatie غلالاطیا
Mysie صقلاب

Thales ثالس ، Themistius تمیستیوس ، و چنانکه S پیش از آن باشد آواز «ط» می‌دهد،
الف - تازیان، آهنگ و سیمای واژه را دگرگونه می‌کنند
وازوایی بنیادی، واژه‌ای که به زبان آنان نزدیکتر است می‌سازند،
مانند: «بسیس» و «بسابس» که از «بس» فارسی گرفته شده است

و بجای دروغ، ژاژخایی و چرنده‌گویی بکار می‌رود
ب - گاه، واژه‌های تازی شده معنی خود را از دست میدهد،
مانند «بدرهه» که در فارسی به معنی راهنمایی است ولی تازیان
آنرا «بدرقه» کرده و در کنار «مشایعت» گذاشته‌اند

C : آوای «اکس» یا «اقدس» می‌دهد، چون: Thapsus لوقوس
انکساگورس، Dux دوقدس
Eusthene بورسطانس

X : آوای «اکس» یا «اقدس» می‌دهد، چون: Vesposianus اسفیسانوس ، Novatus ناباطس ،
Valerianus والاریانوس
Y : مانند u و Ou آوای O می‌دهد و در برگردان
وازه، به سیمای او نشان داده می‌شود ، چون: Lycie لوقبا ،
Sibylla سیبولا

تازیان در برگردان واژه‌های یونانی، لاتین و هندواروپایی،
برای سادگی^{۱۲} در گویش، در آغاز و پایان واژه دستکاری می‌کنند
و داژ و حرف نخست را می‌اندازند و UM را به آوای ON می‌نویسند
و می‌خوانند: چون:

- ۱ - واژه‌های معرب Moarrab با معرب «دخیل» می‌گویند. ۲ - اسم ۳ - فعل
۴ - مفاهیره قبائل عرب به بلاغت
- ۵ - در دوران اموی و عباسی سیاست از دین جدانبو و خلفای اسلامی در سایه «دین» کشورداری می‌نمودند و آنها را امیر المؤمنین و پیشوای مسلمانان می‌خوانندند. ۶ - تعریف
- ۷ - ائمه‌اللّة، «لغت» نزد تازیان برای با «زبان» و پیش ایرانیان برای با «واژه» است.
- ۸ - پاره‌ای از زبانهای اروپایی، چون انگلیسی، که برای هر یک از بخش‌های سه‌گانه زبان: بخش پیشین [Tongue Frant]، بخش میانه [Tongue Center] و بخش پسین [Tongue Back] آواهای بلند، کوتاه و میانه‌دارند بهتر از زبان فارسی که ازینگونه آواها تهی است می‌توانند واژه‌های تازی را به القای لاتین برگردانند و برزبان آورند
- ۹ - واژه‌های «ابتداء به ساکن» در فارسی کهن و فارسی میانه کم و بیش بکار می‌رفته است ولی رفته رفته با نهادن «ا» در آغاز پاره‌ای از آنان از سنگینی واژه کاسته شده است، مانند: مترون استرون، ستھیدن استھیدن سرغم اسبرغم
- ۱۰ - هم اکنون، لاتین زبان کلیساي کاتولیک و یونانی زبان کلیساي ارتودکس وهند و اروپایی ریشه زبان‌های فارسی، هندی و پاره‌ای از زبانهای اروپایی است

۱۱ - Abbas در زبان یونانی و لاتین بمعنی «پیشوای رهبانان» و «هدریزگر» است، این واژه در آرامی Abba و در انگلیسی Abbot است، «آب» تازی بمعنی «هدر» از این واژه گرفته شده است. واژه «عباس» نخست در بنی اسد، بکار می‌رود پس در گویش گروههای دیگر چون «قریش» می‌آید و در زبان تازی، همگانی می‌شود

Bزرگترین شهر یونان در نزد ایرانیان «سالونیک» Thessalonique است و تازیان آنرا «صلونیقی» می‌گویند، جزیره Crete را ایرانیان «کرت» و تازیان «اقریطش» می‌نویسند و می‌خوانند، Cleopatre شهبانوی مصر را ایرانیان «کلوپاترا» و تازیان «قلاو فطره» می‌شناسند، Pericles «سردار نامی یونان نزد ایرانیان پریکلس» و پیش تازیان «افرقلس» است، Sicile «ایتالیا» و «اسکاندیناوی را ایرانیان «سیسیل» و «نروژ» و تازیان «صقلیه» و «نرباغه» می‌خوانند.

ازینروی، درست نیست واژه‌هایی که تازیان از دیگران گرفته‌اند یا واژه‌هایی که از زبان فارسی به زبان تازی رفته و با رنگ و ریخت دگر گونه دوباره به زبان فارسی بازگشته است، باسیماً تازی^{۱۰} شده، در زبان فارسی بکار روندو برای فارسی کردن آنان هیچگونه تلاش و کوشش نشود اینگونه واژه‌ها، که برآستی، بیگانه‌تر از بیگانه‌اند باید به سیما نخست بازگردند و نشانه‌های تازیگری از رخساره‌شان زدوده شود و چهره راستین و نخستین آنان شکوفان گردد

انگیزه آنکه «عباس» برابر با «اخمو» و «ترش روی» است اینست که «پیشوای رهبانان» و «رهبران دیر» هنگامی که در میان مردم آشکار می شدند خود را می گرفتند و گره بر پیشانی می انداختند و روحی ترش می کردند ازین روی این واژه یونانی بجای «بسیار ترش روی» بکار می رود و چندین واژه از آن ساخته می شود و یکی از سورقران نام «عیس» می گیرد... عیس و تولی...

۱۲ - بگفته تازیان: همزه مضبوط.

۱۳ - این روش، درباره واژه های تازی هم انجام می گیرد، مانند آنکه که همزه آن می افتد و ناس نوشه و خوانده می شود

۱۴ - پاره ای از واژه های دست دوم که از تازیان به ایرانیان رسیده است و با واژه های بنیادی کمتر همگونگی دارد چنین است:

افلاتون	Platon
انپذقلس	Empedocles
بقراط	Hippocrate
دیوجانس	Diogene
طرابلس	Tripolis
هرقل	Heracles

۱۵ - پاره ای از واژه های فارسی که به نجد و حیجاز رفته و با جامه تازی به ایران بازگشته است چنین است:
ابوزرجمهر، بوذرجمهر (بزرگهر)، درب (در)، جوهر (گوهر)، طببور (تبور)، طنطنه (تننه)، طنین (تنن)، قابوس (کاووس)، لجام (لگام)

در میان این گونه واژه هایی یافت می شود که در آغاز با پساوند «گان» و «گرد» بوده است و در دوران تازیگرانی به «جان»، «قان» و «جرد» بروگشته است، برخی از این واژه ها را در سده های گذشته به ریخت پیشون برگردانده اند، مانند: جرجان، گرگان، سمنگان دستجرد دستگرد، و بسیاری از آنان بهمان سیما بجای مانده اند، چون: آذربایجان، رفستیجان سیرجان؛ هندیجان دهستان، دیلمقان، زرقان، طالقان، هروجرد، راهجرد و...و...

در این راه...

برای آنکه آرایش و پرایش زبان فارسی با پیروزی همراه باشد به دوراه باید رفت :

نخست آنکه، برای «برابرگزینی» واژه های تازی چشم برآه تلاش دیگران نبود و کوشش نمود که، در خور چیرگی در زبان، واژه های دست نخورده فارسی را از گوش و کنار دره ها، کوهپایه ها، روستاهها و از دل کلبه ها، چپرها و از زبان روستاییان و برزگران برون آورد و جای واژه های تازی نشاند.

این کار، به تنهایی، از دست گروهی ویژه که در جایی بشنینند و با پناه بردن به فرهنگ نامه ها آهنگ گزینش برای های فارسی نمایند برنمی آید، برای نمونه :

برای «صوت» و «صدا»، آواز، آوای و آهنگ برگزیده شده است، از این برای های بدینگونه :

بجای لغات صوتی از «واژه های آوایی» و بجای صوت خوش از «آواز خوش» و بجای صدای موسیقی، از «آهنگ

گذشته ازین، چه می شود اگر زبان فارسی هم، مانند زبان های دیگر، برای گفتن و رساندن یک اندیشه چندین واژه داشته باشد؟

مگر تازیان که برای نمایاندن «شتر» نزدیک به ۸۰ واژه و برای گفتن «بیدرنگ» بیش از ۱۴ واژه هم تا دارند برای گزینش واژه، دفتر و دسته و پس برو پیش بیا داشته اند، از دل دشت برخاسته اند و از واژه های آوایی بیش از هشت هزار^۲ واژه بنیادی و نزدیک به نود و پنج هزار واژه شاخه ای ساخته اند از واژه هایی که این دشت نشینان بیابان گرد ساخته اند آنچه «مردم پذیر» و «همه پستن» بوده است مانده است و آنچه به پستن مردم نمی آمده است برباد رفته است.

شیفتگان گسترش زبان فارسی هم باید چنین کنند، برای هر اندیشه چندین واژه برگزینند و در دسترس همگان بگذارند تا هر که هر چه می پستند بکار برد و بدینگونه، در کوتاه گاه، روشن می شود کدام واژه ماندنی است و کدام واژه رفتی... ماندنی ها به فرهنگ ها می آیند و رفتی ها به آمرزش...

ناگفته نماند که هیچگاه زبان فارسی، چون امروز دستخوش آشتفتگی نبوده است، از سویی گروهی که «شیفتگان» پیشاپیش آناند در بی آنند که این زبان را از آلودگی واژه های ترکی و تازی پاک کنند و از سوی دیگر انبوهی که «غرب زدگان» از آنند بر سر آنند که با واژه های فرنگی این زبان را بیالاپند.

سرانجام زور کدام می چربد و کدامیک در این راه زودتر به

موسیقی بهره وری می توان نمود ولی برای «صدای کن» هیچیک از این برابرها نه درستند نه دلنشیں ...

به سرزمین فارس و دلان های کوهستان زاکروس، و به دشت تاکستان و گرگان، و به روستای الموت و شهر دزفول باید رفت تا برابر «صدا» را یافت

مردم این سرزمین ها بی آنکه دست بدامن واژه تازی بزنند واژه فارسی بکار می برند، بدینگونه:

روستاییان کوهکلوبه و بویر احمد می گویند: جارش بزن مردم تاکستان می گویند: گوریش بزن

دشت نشینان گرگان می گویند: وانگ هگان کوهپایه نشینان الموت می گویند: دادش بزن

مردم دزفول می گویند: بانگش کن

بدینسان از گوش و کنار کشور و از زبان مردم شهر و روستا واژه های: جار، گوری^۱، داد، بانگ و وانگ برای برابری با «صدا» و «صوت» بدلست می آید و پنج واژه بروازه های پیشین افزوده می شود. ازینروی از گوش مردم پاک نهاد روستاهای زبان پاکیزه آنان در «برابر گزینی» واژه های بیگانه بهره مند باید شد و بیشتر واژه های فارسی را در زبان آنان جستجو باید کرد نه در دل فرهنگ ها و واژه نامه ها

بی گمان اگر واژه های فارسی که در گوش های گوناگون و در زبان روستاییان سرزمین ایران است گرد آوری^۲ و در زبان شهری بکار بسته شود زبان پارسی یکی از گسترده ترین زبان های گیتی خواهد شد.

واژه پدیده می‌آورد

چهارمین انجمن بنام «انجمن واژه سازی» در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در دانشکده علوم اداری دانشگاه تهران برپا می‌شود و در دو سال ۱۳۴۷ و از هر زمینه نیازمندیهای اداری کشور بر می‌گزیند. پنجمین انجمن بنام «اصطلاحات علمی» در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران کار خود را آغاز می‌کند و در یک سال و آن دی نزدیک به ۲۲۰ واژه پدیده می‌آورد که در نوشت و برگرداندن کتب فلسفی بکار می‌رود.

ششمین انجمن بنام «انجمن واژه های پژوهشکی» در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در دانشکده پژوهشکی دانشگاه تهران برپا می‌شود و ۳۹۵ واژه در زمینه امور پژوهشکی بر می‌گزیند که در تدوین و تألیف کتب پژوهشکی بکار می‌رود، این انجمن بدنبال انجمنی که در سال ۱۳۴۵ خورشیدی یک سال تلاش داشت و ۹۳ واژه آفریده بود کار خود را از سرمهی گیرد و هنوز هم برپاست.

هفتمین انجمن بنام «انجمن اصطلاحات فلسفی» در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در کمیسیون ملی یونسکو آغاز بکار می‌کند و تا کنون بیش از ۱۸۰ واژه در باره فلسفه برگزیده است که بکار می‌رود.

هشتمین انجمن بنام «شورای عالی تدوین فرهنگ نظامی» در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در ستاد بزرگ ارتشتاران برپا می‌شود و نزدیک به ۲۴۰ واژه در زمینه نیازمندیهای ارتش بر می‌گزیند. نهمین انجمن بنام «فرهنگستان ایران» در سال ۱۳۴۷ خورشیدی

پایان می‌رسند روشن نیست ولی ناگفته پیداست که شیفتگان زبان فارسی هر چه برسند فرنگی مابه ها پنه می‌کنند تلخ تر آنکه برخی از سازمان های دولتی، نه تنها در راه پاک سازی زبان فارسی گام برنمی‌دارند بلکه با بکاربردن واژه های فرنگی در دسر تازه ای برای این زبان فراهم می‌آورند. برای نمونه، از پنجاه سال پیش تا کنون، برخی از سازمان های دولتی برای آرایش و پرایش زبان فارسی، انجمن های بسیار آراسته اند و تلاش فراوان نموده اند ولی بیش از آنچه آنان واژه های تازی و ترکی را از زبان فارسی دور کنند فرنگی مابه ها واژه های فرنگی را به زبان فارسی نزدیک و این زبان را آلوه کرده اند. چون سخن از انجمن های واژه سازی به میان آمد بدنبیست، از این تلاش، یادی بشود:

نخستین انجمن در سال ۱۳۵۳ خورشیدی در وزارت جنگ بکار می‌گردد و در ۴ ماه نزدیک به ۳۰۰ واژه در زمینه نیازمندیهای آرتش بر می‌گزیند.

دومین انجمن در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در دانشسرای عالی پدیده می‌آید و در ۴ رشته: ریاضی، فیزیک و شیمی، طبیعی، و ادبیات و فلسفه کار خود را آغاز می‌کند و در ۸ سال نزدیک به ۳۰۰۰ واژه می‌آفریند که به پذیرش فرهنگستان ایران درمی‌آید.

سومین انجمن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، هماهنگ با بگزاری جشن سیصد مین سال برپایی فرهنگستان فرانسه، گشایش می‌یابد و این همان «فرهنگستان ایران» است که ۱۸ سال کار می‌کند و ۳۶۱۵

زبان فارسی، اگر چه بگستردنگی دیگر زبان‌های پیوندی^۴ نیست ولی واژه‌های آن تکافوی گفتن و رساندن اندیشه‌ها رامی کند و اگر گروهی بجای آنکه واژه‌هایی که نیاز دارند از لابلای گفت و شنود روزانه مردم گوش و کنار بدهست آورند به زبان تازی پنهان می‌برند برای آنست که یافتن واژه‌های تازی آسانتر از پیدا کردن واژه‌های فارسی انجام می‌پذیرد و بدینگونه زودتر سروته «نوشته» و «گفته» بند می‌آید.

در گذشته که «هر که سخن‌پیچیده‌تر دانش بیشتر» بود نویسنده‌گان و سرایندگان می‌کوشیدند از هرچه روی زمین و توی هواست برای خودنمایی بهره‌وری کنند، گاه به «زیج» می‌نشستند که بر پیکر «مشتری» و «مریخ» بکوبند و دیگر گاه در «کشت» جای می‌گرفتند تا بر «زنارتوسا» دست یابند، «حلقه درس» بر حدیث و تفسیر ایشان می‌افزود و «جمع درویشان» عرفان و تصوف آنان را جان می‌داد و بدینگونه آنچه از گوش و کنار می‌یافتدند بارزبان می‌کردند و برای آنکه دانش خویش را به رخ همترازان بکشند زبان ساده و بی‌آلایش فارسی را به پیچ و خم و چاله و چوله می‌انداختند.

در آن دوران، چون چاپ نبود، از هر کتاب و دیوان چند رونویس آماده می‌شد و میان بر جستگان مردم پخش می‌گردید و بیشتر «سرکردگان قوم» هم با آنکه کمتر چیزی سردرمی‌آوردند خود را از تنک و تونمی انداختند و به نشانه خورستنی سری می‌جنباشدند و دستمزدی بخش و بار می‌کردند..

دروزارت فرهنگ و هنر کارخود را دوباره آغاز می‌کند و به گزینش و آفرینش واژه‌های تازه می‌پردازد.

در میان انجمن‌های «واژه‌سازی» تلاش فرهنگستان ایران بیش از دیگران بوده است و اگر این سازمان در سالهای آشفته ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ کار خود را دنبال می‌نمود بی‌گمان شماره واژه‌های برگزیده به بک برآبرو نیم تا دو برابر می‌رسید.

با اینهمه، مایه بسی شکننده است که تلاش فرنگی‌ماهی‌ها، بیش از انجمنهای واژه‌سازی بوده است و شماره واژه‌های فرنگی که در ۵۰ سال به سخن فارسی راه یافته است بیش از واژه‌های فارسی است که انجمن‌ها برگزیده‌اند.

دوم آنکه، هنوزگر و هی از نویسنده‌گان، سرایندگان و سخنوران رویشان نمی‌شود در نوشته‌ها، سروده‌ها و گفته‌های خود واژه‌های فارسی را جانشین و ازه‌های بیگانه کنند... برای نمونه بجای بفتحه و غفلة ناگهانی و یکهو - تشویش و اضطراب دلشوره و دلهره - جلیل القدر و علیل المزاج بزرگوار و رنجور - حاجت و ضرورت نیاز و خواستاری - عمداً و سهواً آگاهانه و ناآگاهانه مع الوصف و معدلك و معهذا ازینروی و بدینگونه و بدینروی ... بکاربرند، اینان ترس ازین دارند که نکند، بدینگونه، گردن بند دانش از گردشان فروزیزد و کسی ایشان را به داشتن‌دی نشانسد و نستاید. این ستمی نار و ابرزبان فارسی است که پاره‌ای از نویسنده‌گان و سرایندگان برای آنکه کوره دانش خویش را به رخ بکشند از زبان مادری رخ برمی‌تابند و به زبان بیگانه روی می‌آورند.

بی گمان آن نوشته ها برای همگان نبود زیرا بیشتر مردم این سرزمین نه آنروز می توانستند و نه امروز می توانند ازوازه های وابسته به ریزه کاریهای نجوم و هیات، دیر و کلیسا، تفسیر و حدیث، عرفان و تصوف سردرآورند.

نوشته ها و سرودها، آنروز - با روش دستنویسی - برای تک و توک مردم و برجستگان این مرزو بوم آماده می گردید و امروز - با گسترش چاپ - برای خرد و کلان وهمه ایرانیان فراهم می شود، اگر آنروز در «فرهنگ برجستگان» دانش نمایی و بازی با واژه گرفتاری بار نمی آورد و گونه ای از هنر نمایی بشمار می رفت ولی امروز در «فرهنگ همگان» واژه پردازی و پیچیده گویی مردم را از کتاب و کتابخوانی بیزار می کند.

ازینروی کنار گذاشتن واژه های تازی از زبان فارسی گام نخستین این راه است و چه نیکوست که در این راه بدون بیم و ترس، گام برداشته شود و بجای واژه های بیگانه واژه های فارسی بکار رود و آلایش و پیرایش این زبان دو شادو ش گسترش آن، ژرفانه، انجام پذیرد.

- ۱ - رودکی واژه «گوری» را در این سروده: گوری کنیم و پاده کشیم و بوبیم شاد بسویه دهیم بسر دو لبان پرسیوشان برای بر با «فریاد شادمانه» بکار برد است، در گویش تات «گوری» برای بر با «صدای بلند» است.
- هم اکنون گویش «تات» و «تاز» در پاره ای از شهرهای آذربایجان، تاجیکستان، تاکستان، کزیکان و بویین زهرا ای قزوین بکار می رود «تاجیک» یا «تازیک» وابسته به «تاز» است و گویش «قات» و «تاز» در سده های نخستین پیدایش اسلام زبان گفتگویی مردم ماوراء النهر، شمال خاوری و شمال باختری ایران بوده است
- ۲ - تاکنون واژه های چندین گویش چون آشتیانی، بویر احمدی، سمنانی، کردی، کرنیکان، گیلکی گردآوری شده است ولی برای دستگینی و سر زبان انداختن آنان کوشش پیگیرانه بکار نرفته است.
- ۳- واژه های بنیادی زبان تازی که، بیشتر، از زبان مردم «حجاز» و «نجد» و گویش گروه «قریش»، «امده»، «تمیم» و «هدیل» گرفته شده است و بنام واژه «عرب مستعربه» خوانده می شود از بکاره و بیکاره «مستعمل و مهمل» چنین است:

گونه واژه	بکاره (مستعمل)	بکاره (مهمل)	هردو
دو دائری (تئائی)	۴۸۹	۲۶۱	۷۵۰
سه دائری (تلائی)	۴۲۶۹	۱۵۳۸۱	۱۹۶۵۰
چهار دائری (رباعی)	۸۲۰	۳۰۲۵۸۰	۳۰۴۴۰
پنج دائری (خماسی)	۴۲	۶۳۷۵۵۵۸	۶۳۷۵۶۰۰
رو بهم	۵۶۲۰	۶۶۹۳۷۸۰	۶۶۹۹۴۰۰

خلیل بن احمد فراهیدی در «العین» واژه های بنیادی زبان تازی را ۵۶۲۰ می داند و پس از در گذشت وی (۱۷۰ هجری تبری) تاکنون نزدیک به ۲۴۰۰ واژه براین شماره افزوده شده و واژه های بنیادی را به ۸۰۰۰ رسانده است.

پارهای از زبانشناسان تازی، واژه‌هایی که پس از «سیبوبید» و «فراهه‌دی» به واژه‌های تازی افزوده شده‌اند به شمار واژه‌های بیانی نمی‌آورند.

گرفته شده از: التهدیب فی اصول التعریب

چاپ قاهره، سال ۱۹۴۲ هـ ۱۳۶۳ م

نوشته: دکتر احمد بک عیسی

۴ - زبان‌های اشتقاقی و تصریفی یا Synthetic

یادگاری نازیبا ...

واژه‌های تویندار و اروپایی که در زبان فارسی بکار می‌رود،
بیشتر، یادگار دوران بازگشت یا رستاخیز ادبی ایران است.

در آغاز سده سیزدهم هجری، با استواری دوستی میان ایران
و پاره‌ای از کشورهای اروپایی چندگام برداشته می‌شود.

۱ - دانشجو به کشورهای فرانسه و انگلیس فرستاده می‌شود

۲ - روابط بازارگانی ایران و اروپا رو به گسترش می‌نهد

۳ - ارتش، با ساز و برگ اروپایی آراسته می‌گردد

۴ - روش اداری کشور فرانسه در ساختمان سازمان‌های اداری
و نظامی ایران بکار می‌رود

۵ - دستگاه چاپ به ایران می‌آید

در پی این پنج گام، دگرگونی‌های زیاد زوی می‌دهد:

الف - دانشجویان ایرانی با فراگیری دانش‌های نوین به ایران
باز می‌گردند و علوم تازه و اندیشه‌های نورا در دسترس شیفتگان
پیشرفت کشور می‌گذارند.

- بایدایش و پرورش صنعت چاپ و نویس آموزشگاههای نازه، دانش از مرز «طبقات ممتاز» بیرون می‌زند و به «آحاد رعیت» می‌رسد، از پیروی کتب درسی درخور سواد نوآموزان و دانش آموزان فراهم می‌آید

- چون مردم زبان تازی را در نمی‌بینند نویسندگان، ناچار، در نوشته‌های خود دست از سرزبان تازی بر می‌دارند و مطالب کتاب و روزنامه را درخور فهم مردم آماده می‌کنند.

بدینگونه، زمینه‌ای که برای ساده نویسی زبان فارسی فراهم می‌آید، «تازی گرایی» را درین بست می‌گذارد زیرا گروهی که تا آن هنگام اندیشه‌های خویش را در پوشش ازو اژدهای تازی نهان می‌کردند ناگزیر می‌شوند به ساده نویسی روی آورند وزبان تازی را رها کنند، از پیروی، با بکار بردن واژه‌های تازی ساخت ایران و واژه‌های منون من در آوری پیوند خود را با این زبان حفظ می‌کنند کار این گروه بدآن جامی رسید که بر سر واژه‌های فارسی دستار تازی می‌نهند و آنان را به تنوین می‌کشند و واژه‌هایی چون: انجام‌آ، پیام‌آ، بیغاماً، تباراً، جاناً، دوماً، زباناً، ژرفآ، سوماً، گاهآ، گزارشاً، گماناً، ناچاراً، ناگزیراً، نژاداً و... و... می‌سازند.

و ازین هم با فراز می‌گذارند و واژه‌های اروپایی را نیز به تنوین می‌کشند، چون: تلفوناً، تلگرافاً، دکوراً، راپورتاً، فامیلاً، فرمآ، متفآ، و همچنین بانهادن نشانه «نسبت» و «مصدر» تازی در پایان واژه‌های فارسی و در هم کردن واژه‌های فارسی و تازی واژه‌های تازه تازی نهانی آفرینند، چون:

ب - برگردان و ترجمه کتب داستانی، علمی و نظامی از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی آغاز می‌گردد

ب - بابکار افتادن دستگاه چاپ در تبریز، تهران و اصفهان، چاپ و پخش کتب دینی، داستانی، علمی، سیاسی و تاریخی رواج می‌گیرد و کتاب-که تا پیش از این هنگام دستنویسی و در گروگروهی اندک بود- چاپی و همگانی می‌گردد و کتابخوانی از «طبقه ممتاز» به «آحاد رعیت» کشانده می‌شود.

ت - هفته نامه‌ها و ماهنامه‌های فارسی بنام «روزنامه و مجله» در هند، انگلیس و عثمانی، سپس، در مصر و ایران آغاز درخشیدن می‌کند.

در این رهگذر، زبان فارسی از گزند زمانه کنار نمی‌ماند و به گونه‌های زیر آلوده می‌شود:

- همراه ساز و برگ ارتش و کالاهای بازار گانی انبوهی واژه اروپایی به ایران می‌آید

- دانشجویان ایرانی، در بازگشت به کشور، برای شناساندن علوم تازه و برگرداندن کتب اروپایی به زبان فارسی، گروهی واژه اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی می‌نهند.

- پیروی از روش اداری، نظامی و آموزشی فرانسویان، واژه‌هایی، در زمینه کارهای اداری و ارتشی، و آموزشی به ارمغان می‌آورد و انبوهی واژه‌های اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی جای می‌دهد، از سوی دیگر:

برتریت، چندیت، خویست، دوئیت، زنیت، مردیت، منیت، افشاریه، بهاریه، خزانیه، سالاریه، کامرانیه، فرمانیه، مهینیه، حسب الخواهش، حسب الدستور، حسب الفرمایش، حسب-الفرموده، دائم الخروش، دستورالصیحه، دستورالعمل و... و... مایه‌بُسی اندوه است که، هنوز هم، برخی از نویسنده‌گان و سخنوران اینگونه واژه‌های فارسی تازی شده را در نوشته و گفته‌خود بکار می‌برند و در برابر خردۀ‌ای که بدآنان می‌گیرند بنام «استعمال فصحاء» کار خود را روشنان می‌دهند و نادرست نویسی را درست به شماره‌ی آورند و نمی‌خواهند بپذیرند که نادرست، نادرست است اگرچه «فصحاء» آنرا انجام دهند.

پا پیای تلاش تازیگرایان، از فرنگ برگشته‌ها هم بیکار نمی‌نشینند و با پیروی از روش اداری فرانسویان در نوسازی سازمان‌های اداری، لشکری و اجتماعی کشور انبوهی از واژه‌های فرانسوی را - که می‌توانستند برابرهای^۱ فارسی برای آن بیابند - در کنار واژه‌های تازی می‌نهند و زبان فارسی را که تا این‌هنگام در گیر واژه‌های ترک و تازی بود، به گیر واژه‌های اروپایی^۲ می‌اندازند.

بوای نمونه:

در رشته اداری واژه‌های: ارشیو، استاژ، استامپ، افیسل، اندکس، اندیکاتور، پرسنل، پروژه، پنس، راپرت، سری، سکرت، سوکمیسیون، فاکتور، فرم، فرماییه، فرمول، کایسه، کارتن، کلاسه، کلامسان، کلاسور، کمپیسیون، کمیته،

کنترل، کنکور، متده، مینوت و... و... در زمینه کارهای آموزشی واژه‌های: آکادمی، اتود، اسليتو، اوپیورسیته، بارم، بورس، بورسیه، بروگرام، تز، دیپلم، دیپلمه، دیکته، دیکسیونر، رفوزه، زوری، سرتیفیکا، سیکل، فاکولته، كالج، کلاس، کنفرانس، گرامر، لابراتور، لیسانس، لیسانسیه، نمره و... و...

و در رشته هنری واژه‌های: آکتر، آمفی‌تاتر، اتراکسیون، اپرا، اپرت، ارکستر، انتراکت، انتریکان، باله، بالرین، بیس، تاتر، تاترال. تراژدی، دانس، دکلمه، دکوراسیون، رپسیون، رئیسور، رل، رمانیک، ریتم، ژست، سالن، سریال، سن، سوفلر، فانتری، کمدی، کمیک، کنسرت، گرامافون، گریم، لژ، ملودی، مووزیک، مووزیکال، واریته و... و... و در زمینه کارهای لشکری واژه‌های: آزان، آزودان، اردناس، استراتژی، اسکادران، اسکورت، اینفورم، ایروپلان، بالن، بمباردمان، تاکتیک، دیسپلین، دویزیون، ژاندارم، ژاندارمری، ژنرال، کلشل، کلوب، گارد، مارش، مارشال، مازر، مائز، مانور، مداد و... و...

و در رشته پژوهشی واژه‌های: آپاندیس، آلرژی، آنانومی، اریگاتور، اسانس، اسپسیالیته، استریلیزه، اسیستان، انرمال، انژکسیون، انفرمیه، انفکسیون، اورژانس، باند، برانکار، پانسمان، تراخشم، تیفوس، دکتر، دکترس، دیفتری، سرنگ، سروپس سوزاک، سبلیس، کامفر، کلبینیک، گاز، گال، گلبول، لابراتور،

ت - بیشتر پدیده‌های نوین صنعتی، فرآورده‌های تازه تولیدی، اختراعات و اکتشافات علمی و فنی از سرزمین انگلیسی زبانان یا هم گروه‌های آنان در دسترس مردم جهان گذاشته می‌شود.
از سوی دیگر، انگلیزه‌های زیر نیز در بیورش واژه‌های بیگانه به زبان فارسی اثر فراوان دارد:

۱ - پیوند و پیوستگی ایران با کشورهای بیگانه، روز بروز، رو به گسترش است.

۲ - گذشت از مرز پس افتادگی و عقب ماندگی، که یادگار دوران گذشته است، نیازهای علمی و صنعتی را افزایش می‌دهد.

۳ - فزونی در آمد مردم و افزایش سرعت و کاهش دشواریهای سفر، آمد و شد بیگانگان را به ایران و ایرانیان را به کشورهای بیگانه آسان و فراوان می‌کند.

۴ - توسعه کشور، بهره‌وری از کارشناسان و بهره‌مندی از دانش و فن ایشان را فزونی می‌بخشد.

بدینروی، زبان فارسی ناگزیر از پذیرفتن بسیاری از واژه‌های بیگانه است ولی برای آنکه سخن فارسی بیش از این آلوهه نگردد باید به دو راه رفت.

نخست آنکه برابرهای دلپسند و دلنشین برای واژه‌های بیگانه برگزید و پیش از آنکه اینگونه واژه‌ها در زبان جای نیافتد برابرهای آنان را جای انداخت

دوم آنکه واژه‌های علمی و صنعتی را که برای آنان هم تا و برای نمی‌توان برگزید بهمان سیما و گویش پذیرفت و بکاربرد می‌باشد.

لوسیون، ماساژ، نورو، ویزیت، ویزیتور، هموژن، هیستری و ... و ... و از خوردنی‌ها واژه‌های: املت، اوردور، برش، بیفتک، بیسکویت، پانه، پتاژ، پوره، دسر، ژیگو، سالاد، ساندویچ، سس، سوب، سوفله، کتلت، کمپوت، کیک، مارمالاد و بسیاری واژه دیگر در زمینه‌های گوناگون مانند: آرم آزانس، آگرمان، آلبوم، آنتیک، آوانس، اشانتیون، اکسپوزیون، بالانس، پارلمان، پاساژ، پرستیز، پلاک، پلیتیک، تابلو، دیبلمات، دیپلماتیک، دیپلوماسی، راکسیون، رستوران، ژورنال، رژیم، ربان، رمان، سندبیکا، سوژه، شانس، شوفر، فنودال، فنودالیته، کافه، کپی، کت، کلکسیون، کولتور، فلدراسیون، فیکس، فولکلور، فستیوال، کارت، کاتالاک، کمپانی، کمپلت، کنترات، کنترل، کنگره، گاراژ، گارانتی، گارسن، گالری، لاتاری، لوکس، لوستر، لیست، مadam، مادمواژل، کوران، میل، مبلمان، متسر، مرسی، نرمال، والور، هارمونیک، هتل و ... و ... هر چند، این روزها، از سوی زبان تازی تاخت و تازی به زبان فارسی نمی‌شود زیرا این زبان، دیگر، نه بر علم و صنعت سوار است و نه بر قدرت و تجارت استوار، ولی جای آرا زبان‌های اروپایی به ویژه انگلیسی گرفته است چونکه:

الف - بیشتر نیرومندان جهان بدین زبان سخن می‌رانند.

ب - دوسوم بازار گانی گیتی در دست انگلیسی زبانان است.

پ - دانش و هنر، بیشتر، در گرو کشورهای انگلیسی زبان می‌باشد.

۱ - بر هکاربردن دو گونه واژه اروپایی خرد روا نیست :
 الف - واژه‌هایی که برابر فارسی ندارد و همراه با دانش‌های نوین، صنایع تازه و پیروی از زندگی اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و امریکاییان به کشور می‌آید، مانند: آمیر، آمپول، اتر، اتم، اتوپوس، اتو (اطو)، اتومات، اتوموبیل، اکسید، الکترون، الکترونیک، بت، برق، بلوز، پاکت، پالتو، بیستون، تلفن، تلگراف، تلویزیون، تیره (خطافقی)، سلولز، سوهاب، سیفون، سیگار، سیمان، سینما، شاهو، شاسی، فرالک، فسیل، قیلم، کامگت، کیمی، کلت، کلاچ، کوبه، کوکتل، گلبول، گلف، گواتر، لکوموتیو، لیکور، لیموناد، ماتیک، مارمالاد، ماشن، مانکن، مترو، مرس، میکروب، میکروسکپ، میلیارد، میلیون، نفتالین، نیکوتین، واژلین، واکسن، واکن، واکل، ویتامین، ویروس، هاشور، هلیوم، هموگلوبین، هندل، یارد، یسون و ... و ...

ب - واژه‌هایی که از فرنگیان گرفته شده است و بادگر گوئی دریکی از سه پایه (سیما، معنی و گویش) در زبان فارسی بکار می‌رود، مانند: «اتو» (اطو) از «auto»، «اسکناس» از «assignatsia»، «روسی» و «assignatus» لاتین و «assignat» فرانسوی (اسکناسی که در شورش فرانسه چاپ و در دسترس همگان گذاشته شد).

«افسر» از officer (ابن واژه که به جای صاحب منصب آرتش بکار می‌رود با «افسر» در زبان فارسی که بمعنی «تاج» و «کلاه پادشاهی» است خویشاوندی و هم‌ریشه‌گی ندارد، حافظ می‌گوید :

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارکه باد بر سر و سمن
 «افسر» گرفته شده از «officer» یادگار دوران فرماندهی پلیس جنوب و رویداد جنگ جهانی نخست است، همتای فرانسوی این واژه انگلیسی «officier» است، «bastian» از «Bastion»، «بلیت» از «Billet»، «باتس» از «Batiste»، «پاکت» از «packet» انگلیسی و «فرانسوی»، «پالتو» از «Paletot»، «پرس» خوراک از «portion»

برای نمونه : نمونه . . . زیبا . . . نمایندگی را جسانشین اشانتیون . . . لوکس . . . آزانس می‌توان نمود ولی الکترونیک ، سینما و کامپیون را با همان ریخت باید پذیرفت در نگارش اینگونه واژه‌ها، نیز، باید کوشید که از حروف ویژه‌نازی مانند: ث، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، پرهیز کرد، و چون پیشینیان ، واژه‌های اروپایی را به حروف نازی نکشید چون : Batōry باطری Battery ، طایر Tyre ، لاطاری Latōri لاطین Latin ، مطر Metre براین انگاره واژه‌هایی که «تازیگرایان» و «غربزدگان» به ارمغان آورده‌اند باید از دامن زبان فارسی برچیده شود و هر روز که بدین کار دست یازیم دبر است اگرچه آنروز امروز باشد

واره‌های فارسی

«بامبول» از «bamboozle» انگلیسی به معنی گول‌زدن، ریشخند و فریب «پنچر» از «Puncher»، «دوچین» از «Dozen»، «ژور» از «Ajour»، «فازه» از «Fezzes»، (فازه کنایه و تشبیه است به مردم دوران عثمانی که فینه بسرمی گذاشتند، این واژه «بافزه» فارسی به معنی پلید و هلشت از پک روشه نیست - همانند این واژه «بیو» از «baboo» هندی است که در زبان هندی به معنی آقا و منشی است و در زبان فارسی به معنی نادان و ساده) «قراص»، و «قراصه» از «gross»، «لاستیک» از «Elastique»، «لنجر» از «Lecher»، «لولا» از «Lollop» تعریف زبان فرانسوی «lagle»، «ولیچ» به معنی چرک از «Leech»، هرمبیل از «هردم» فارسی و «بیل» Bile انگلیسی به معنی صفر اوی مزاج، «هشلهف» از «I shall have»، «دهکف» از «I have Cough»، و ... و ...

۲ - مردم ایران، در دوران صفویه، پیش از برپایی روابط سیاسی با انگلستان، از راه قلاش‌های مذهبی با مردم انگلیس آشنا می‌شوند. در این هنگام، مبلغان مذهبی کلیسا‌ای انگلیس بنام «Anglican»، در آشکارا، بنام کسترش آیین مسیح و درنهان، برای بسط فرهنگ «Anglicism» به گوشه و کثار ایران سرازیر می‌شوند.

اگرچه واژه «انگلیس» از «Anglican» گرفته می‌شود ولی واژه‌های انگلیسی تا آغاز سده بیستم بزبان فارسی راه نمی‌یابند و در این باره واژه‌های فرانسوی بر واژه‌های انگلیسی پیش گامند.

۳ - تازگی «لاتاری»، «لاتین» و «مطر» و همچنین واژه‌هایی مانند پلیط، پطاس، پلاتین، پوطین و ... را با «ت» می‌نویسند.

ای زبان پارسی در کتابش رگشای راه تاهم و اربابش		بشن زبان پارسی
بسهودگی، بوجی، ازین رفتگی	ابطسالا"	
رسانی، گوشزدی، پادآوری	ابلاغا"	
پوشیده، پنهان، بهجیده سخن گفتن	ابهاما"	
گشادی، فراخی، باز جانی	اتّاعا"	
ستودگی، سایشی، خوشگویی	اتّصالا"	
دمادم، پیوسته، پیاپی	اتّکالا"	
ناگهانی، بی‌گمان، پیکاره	اتّفاقا"	
روی‌پای ایستی، خود پذیری، برخود استواری	اتّکالا"	گناهکاری، بزهکاری، تبهکاری
تابودگری، نیستی، تباہ‌نمایی	اتلافا"	دیرگاه، آینده، دیرپای
دروغ‌زنی، بد نامی، ناروا گویی	اتّهاما"	آسیب‌رسانی، زیان‌مندی، تباہی
استوارانه، پابرجایی، سخت رایی	اثباتا"	ناخواسته، ابزاری، ریختندی
پذیرفتگی، پذیرا، پذیرش	اجابه"	آرزومندی، چشم داشت، خواستاری
بنجاجار، زورگی، دل‌آزردگی	اجبا را"	دستوری، زورگی، فرمانی
گروهی، دسته‌ای، همکانی	اجتماعا"	زنهاری، پشتونگی، پنهان‌نیایی
گرد همایی، گروهی، دسته‌ای	اجماعا"	بی‌درنگ، زود، شتابان
بکوتاہی، انداز، کوتاه	اجمالا"	نشانه‌مندی، بر جای مانده، پادگاری
برهیز، دوری، کناره روی	اجتنابا"	
نیایی، نیاکان، پدر در پدر	اجدادا"	
نشستگی، همشنبی، گفتگویی	اجلاسا"	
شکوهمندانه، با فروشکوه، فرهمندانه	اجلالا"	
برهیزواری، دور ادوری، کناره روی	اعتراضا"	

بالرزش، لرزیدگی، لرزان	ارتعاشا"	ارجمدانه، گرامانه، فرهخته	احتراما"
فرستندگی، فرستادن، روانه‌گری	ارسالا"	جانکنندگی، واماندگی، درماندگی	احتضارا"
رهنمونی، رهبری، راهنمایی	ارشادا"	کالاندوزی، ستمگری، بیدادگری	احتکارا"
با بخشنده‌گی، ازراه‌کمک، باری	ارفاقتا"	شاید، بدولی، باشد	احتمالا"
از بیخ و بن، بنیادی، شالوده‌ای	اساسا"	زرفتگری، پرهیزکارانه، دوراندیشی	احتیاطا"
خودراپی، خودکامگی، آغازگرایی	استبدادا"	شاید، بدولی، باشد	احیانا"
مزده‌دهی، شادمانی، یادآوری	استبشارا"	آگاهانه، گزاره‌ای، یادآوری	اخبارا"
روشن‌رایی، تیزبینی، نگرش	استبصارا"	در پایان، فرجام، پسین	اختتاما"
بهره‌وری، سودجویی، بیگارگیری	استثنا را"	نوآوری، نوپیدایی، تازه‌نمایی	احتراما"
بویژه، تکی، به تنها	استثناء"	کوتاه، بکوتاهی، فشرده سخن	اختنما را"
پوشیدگی، پنهانی، نهانی	استثارا"	بویژه، ویژه، ویژگی	اختصاصا"
شکوفایی، نمایانی، نمایانگری	استحضارا"	آمیختگی، درهمریختگی، توى هم	اختلاطا"
نکهبانی، دید زنی، دیده‌بانی	استحفاظا"	برگزیدگی، گرینش، پسندیدگی	اختیارا"
شایستگی، سزاواری، درخوری	استحقاقا"	آگاهانه، گوشزدی، یادآوری	اخطرارا"
مهریانی، بخشدگی، دلسوزی	استرحاما"	سرشتی، خوبی، روشنی	اخلاقا"
نهانی، دزدکی، پنهانی	استرافقا"	بتازگی، دراین نزدیکی، پسینگا	اخیرا"
برهنمنوی، راهنمایی، پندآمیزی	استرثادا"	شناختی، دریافتی، شناسایی	ادراما"
با خشنودی، بشادمانی، گراشانه	استرضاء"	دوستی، پیروی، بندگی	اراده"
پشتگرمی، پشتونگی، پناهداری	استظهارا"	پیوسنگی، پیوند، همیستگی	ارتبطا"
آمرشخواهی، پوزشخواهی، گذشت	استتفقا را"	خودکامگی، خودخواهی، خودراسی	ارتجاعا"
پرسنی، خواستاری، خبرگی	استتفهاما"	بی‌زمینه سرودن، ناکهانی گفتن	ارتجلالا"

فروزی، بیش، افزون	اچافه"	پایرچایی، استواری، پاییندی	استقرارا "
ذمای آوری، گرنده، آسیبی	افدرارا"	وامخواهی، ایرمانی، مایه‌اندوزی	استقراضا "
بنچاری، برهشانی، ناکریه	اضطرارا"	کم خواهی، پاری‌جستن، پارگیری	استمدادا "
لرزیدگی، تنه، دلهرگی	اضطرابا"	پهابی، پهلوت، بریک روند	استمرارا "
دوبرابری، دوچندانی، افزون	اضعافا"	انکاری، پنداری، دریافتی	استنباطا "
یادآوری، یادنمایی، آکاهی	اطلاععا"	بسخی، لودگی، دست‌اندازی	استهزاء ا "
بدرازا، برقوسی، برجانگی	اطنابا"	سیچارگی، درمانگی، دریافتی	استیصالا "
گوشکری، کناره‌جویی، دوری‌گزینی	اعترزالا"	پشت‌درپشت، بی‌دریبی، نیایی	اسلافا "
تنهاگرایی، تنهاپی، خود‌تنیدن	اعتكافا"	نایمی، نمایی، نمایشی	اسمایا "
بشکفتی، شفقت‌انگیر، ناکاشهانه	اعجابا"	بانشانه، سربسته، ناروشن	اشارة "
شاهکاری، شیرینکاری، بزرگ‌نمایی	اعجازا"	ندانسته، گمراهانه، بکراهی	اشتباهاتا "
بزرگوارانه، سترکانه، دوستانه	اعزازا"	ابزارانه، همکاری، دستیاری	اشتراکا "
فرستندگی، راهی‌کردن، فرستادن	اعزاما"	همکاری، همکامی، همتلاشی	اشتراک‌مساعی
یادآوری، آگهی، رهنمونی	اعلانا"	نام آوری، شاختگی، آشنازی	اشتهارا "
ساختمانی، شکوهمندی، شکوهانه	اهیانا"	روشنگری، درخشندگی، شکوفایی	اشرافا "
گندگوبی، گزافه‌گوبی، زارخانی	اغراقا"	بنیادی، خودهستی، خودسوسی	امالله "
بیشتر، بیشترین، فزون ب...	اغلبا"	بخواهش، خواستاری، روی‌بندی	اصرارا "
بهبودی، تندرستی، سودمندی	افقه"	بهم‌مالیدگی، ساییدگی، مالشی	اصطکاکا "
raigان، بزرگوارانه، سرافرازی	افتختنارا"	وازمای، گفتگوبی، گوشی	اصطلاحا "
جداکانه، دورازهم، جداسی	افرازا"	بهبیج‌روی، هرگز، نژادی	املا "
پنداری، کمانی، شاید	افراضا"	ازیابه، بنیاد، شالوده	امولا "

به تنهایی، نکی، یکانه
 کسختگی، کستگی، جیره‌خواری
 بکم، بخست، نخستین
 پذیرفتنگی، پذیرش، دمسازی
 بکوتاهی، کوتاه‌سخن، کم‌گویی
 پیوستگی، دریافتی، گرفته‌ی
 همچنین، دوباره، وسز...
 گوشه‌گویی، ناشکار، درهم

انفرادا "انفرادا"
 انقطع‌ام "انقطع‌ام"
 اولاً "اولاً"
 ایجاب‌ام "ایجاب‌ام"
 ایحازاً "ایحازاً"
 ایصالاً "ایصالاً"
 ایضاً "ایضاً"
 ایهاماً "ایهاماً"

ب

بهانه‌ی، درونی، پنهانی
 بنجار، ناگزیر، زورکی
 گروهی، دسته‌ای، همگی
 گروهی، دسته‌ای، همگی
 سرانجام، فرجم، پایان
 بویژه، ویژه، ویژگی
 بناخواستاری، بنجاری، ناگزیر
 یکنواخت، همگونه، همسان
 نیازمندانه، نیاز، خواستاری
 روندی، خودبخود، بنیادی
 سرانجام، پایان، فرجم

باطننا "باطننا"
 بالاجبار
 بالاجتماع
 بالاجماع
 بالآخره
 بالآخرش
 بالاکراه
 بالسویه
 بالضروره
 بالطبع
 بالمال

افواها "کفتاری، زبانی، کفتکویی"
 اقلّا "کمتر، کمترین، کم از...."
 اکثراً "بیشتر، بیشترین، فزون‌تر..."
 اکراماً "بزرگ‌منشی، سروی، پاکنها دی"
 اکراها "بناخواستاری، بنجاری، ناگزیر"
 اکیدا "بسختی، باستواری، بپایداری"
 الان "اکنون، اینک، هم‌اکنون"
 التهاباً "آشفتگی، پریشانی، خروشانی"
 الحال "اینک، اکنون، هم‌اکنون"
 الحق والانصاف "براستی و درستی، بروشی و استواری"
 الزاماً "بنجار، ناگزیر، زورکی"
 الساعه "اینک، اکنون، هم‌اکنون"
 القاءً "پیوستگی، رساندن، پیوستی"
 امانة "ایرمانی، وام، وامخواهی"
 امکاناً "انجام‌پذیری، شدنی، پذیرفتنی"
 انحصاراً "بویژه، به تنهایی، نکی"
 انشاء الله "بخواست‌خدا، ایزدخواست، خداخواهی"
 انصافاً "براستی، برادی، از روی‌جوانمردی"
 انطباقاً "برابری، همگونگی، همسانی"
 انعطافاً "نرمش، سازش، پیوستگی"
 انعکاساً "بازتابی، پرتوافکنی، نموداری"

با افسوس، درین، پیشمانی	تحسترا	سرانجام، پایان، بهره‌گیری	بالنتجه
کوچکی، خوارشماری، زیونی	تحقیبرا	بروشنی، بی‌پرده، آشکارا	بداهه
بدرستی، استواری، بررسی شده	تحقیقا	نخستین، آغاز، سرانجام	بداية
دستوری، زورگی، ناگزیر	تحکما	درآغاز، نخست، پیشاپیش	بددوا
بردباری، شکنیابی، پایه‌ردی	تحمّلا	شادمانه، سورانگیز، خوش	شاشه
گزارشگری، روشنگری، درهمزی	تحلیلا	پس، سپس، دربی	بعدا
بهذیراندن، زورگی، زورگرایی	تحمیلا	برخی، پاره، تک و توک	بعضا
برآورده، گمانی، انگاری	تخمینا	ناگهانی، یکباره، بی‌کمان	بغفته
پادآوری، دوباره‌گویی، پادنمایی	تذکارا	کودن، کم‌هوش، دیریاب	بطی‌الانتقال
بازگویی، پادآوری، دوباره‌گویی	تذکّرا	دیرجنب، سست، تنبل	بطی‌الحرکه
مهربانانه، دلسوزی، مهرآمیزی	ترحّما	کندرو، کند، ناچالاک	بطی‌السیر
آراستگی، پیراپیش، آرایش	ترئینسا		
هدمردی، دلداری، دلجویی	تسليسا		
همسوکی، همداری، سوکواری	تسلية		
سرفودآوری، سربزیزی، کتبستگی	تسليما		
همگونگی، همسانی، پکتواختی	تشابها		
سروری، بزرگ‌منشی، خودسروری	تشخصا		
بازیابی، شناخت، شناس	تشخیما		
بازگویی، آشکارا، جداگری	تشریحا		
هدمردی، درمانی، آرامش	تشفیما		
برخوردی، ناگهانی، یکهو	تعادفса		

ت

نهم، نهمین	تاسما
با اندوه، دزمانه، پیشمانی	تا، سفا
بررسی، تیزاندیشی، فروپیشی	تا، مّلا
نمایانگری، شکوفایی، گزارشی	تا، ویلا
گشاده‌بازی، بی‌هدومروی، دورریزی	تهدیرا
گرد، همایی، گروهی، همگی	تجمّعا
نوشتاری، نگارشی، نگارش	تحمیرا
وازه‌ای، واژگونی، وارونه	تحمیفا

کاهگاه، دلبخواه، آزادانه	"تنهنّا"	آسیب‌پذیری، زدگی، آسیب	"تصادما"
سرنوشتی، بادایاد، پیش‌بینی	"تقدیسرا"	بروشنی، استواری، بی‌هرده	"تصریخا"
نزدیکی، همگامی، همپالکی	"تقریباً"	بررسی، کاوش، خواندن	"تصفّحاً"
نزدیک، گمانی، هماهنگی	"تقریباً"	ساختگی، خودآرایی، وامودی	"تصنّعاً"
دغلی، ساختگی، دگرگونی	"تقلّباً"	تاوانی، پیمانسپاری، نمونه‌وری	"تضميناً"
پیروی، ساختگی، وامودی	"تقلیداً"	دادخواهی، کلگی، دادجویی	"تلطمًا"
کاهشی، کاستگی، اندک	"تقلیلاً"	برخوردی، ناهماهنگی، دوگونگی	"تعارفاً"
گستردگی، پیشرفت، رسا	"تکاملاً"	خوشبیش، خوش‌آمدگویی، شناسا	"تعارقاً"
دوباره‌کاری، دوباره، بازانجام	"تکراراً"	بندگی، زورگی، کورکورانه	"تعبداً"
دستوری، کار، آلاش	"تكلّفاً"	سوکواری، اندوهگینی، سوک	"تعزيةً"
پیوست، همراه، پیوند	"تلوا"	اندیشمندانه، بخردانه، فرزانگی	"تفقّلاً"
سرپسته، پیچیده، گوشگویی	"تلويحاً"	شکوهمندانه، بافروشکوه، سروی	"تعیناً"
همگی، همه، رویهم	"تماماً"	زیانندی، زیان، افسوس	"تطابقاً"
نزدیکی، چسبندگی، برخوردی	"تعاساً"	فراموشی، نادانی، بہت و پلاسی	"تفاصلًا"
گراشانه، گیرانی، کشمندی	"تعایلاً"	شیواگویی، سیفتگی، واله سرایی	"تفزّلاً"
ریشخندی، دست‌انداختن، شوخي	"تمسخراً"	خودنمایی، خودستایی، بادوبروت	"ثناخمراً"
خواستگی، خواسته‌داری، خواستبانی	"تملّكاً"	کم و کاستی، برتری، سزاواری	"تفاضلاً"
زمینه‌چینی، آمادگی، فراهم آوری	"تمهیداً"	دوگونگی، جورواجوری، نایرابری	"تفاوتاً"
استواری، بدرستی، پشتیبانی	"تنفيذاً"	بدرازا، گویا، زبانداری	"تفصيلاً"
ناشناخته، گفتمان، نابجای	"تنکيراً"	سزاواری، برتری، والایی	"تفضيلاً"
گوناگونی، جورواجوری، چندنواختی	"تنوعاً"	اندیشمندانه، اندیشیدن، بررسی	"تفکّراً"

توپیاد، تازه‌پایی، نوسنگرفته	جديدالتأسیس	همراه، با یکدگر، همزاد	تواما"
تازه رسیده، نوآمده	جديدالسورود	روشنگری، شکوفایی، رویدر رویی	توجیها"
نورسیده، تازه زای، نوزاد	جديدالولاده	پادآوری، نمایانگری، پادنمایی	توضیحا"
کم، اندک، هشک	جزءا"	شکون، خجستگی، فرخدگی	تیضا"
ناهنجاری، گستاخی، نافرهختگی	جسارة"		
بدنی، اندامی، پیکری	جسما"		
بزرگوار، ارجمند، بلند پایه	جليلالقدر		
رویهم، باهم، همگی	جمسا"	سیم، سوم، سومین	ثالثا"
همگی، همه، رویهم	جميعسا"	هشتم، هشتمین	ثامنا"
پهلو، کنار، آغوش	جنبسا"	دوايم، دوم، دومین	ثانیما"
بنادانی، ندانسته، نابخردانه	جهالة"		
ستمگری، زورآوری، زورگی	جوزرا"	بزور، ستمگرانه، زورگی	جاپرا"
پیوست، همراه، درکنار	جوفا"	کشن، کشنگری، گراش	جادبا"

ح

استادانه، بخراوه، زرفانه	حاذقا"	راوی، سنجیدگی، شایستگی	جاپرا"
زرف نگری، دوراندیشی، پایان نگری	حازمسا"	ندانسته، ناشنا، کورکورانه	جاپلا"
بسیرون و جرا، براستی، باستواری	حتمسا"	بزور، زورگی، ناخواه	جيـرا"
فراخور، درخورانجام، انجام دادنی	حتىالامكان	نهادی، سرشتی، بنیادی	جيـلا"
درخورشیرومندی، فراخورتوان، برتلاش	حتىالقوه	بسختی، بیشوخی، استوار	جيـدا"
درخور توانانی، فراخورشیرو، برکوش	حتىالمقدور	بنازگی، تازه‌های، نزدیکی	جيـسدا"
		نژاد، نوساختمان	جيـدالبنا"

ث

سیم، سوم، سومین	ثالثا"
هشتم، هشتمین	ثامنا"
دوايم، دوم، دومین	ثانیما"

ج

بزور، ستمگرانه، زورگی	جاپرا"
کشن، کشنگری، گراش	جادبا"
استواری، پایمردی، پایداری	جازما"
روای، سنجیدگی، شایستگی	جاپرا"
ندانسته، ناشنا، کورکورانه	جاپلا"
بزور، زورگی، ناخواه	جيـرا"
نهادی، سرشتی، بنیادی	جيـلا"
بسختی، بیشوخی، استوار	جيـدا"
بنازگی، تازه‌های، نزدیکی	جيـسدا"
نژاد، نوساختمان	جيـدالبنا"

زیانمندانه، زیانی، آسیب
فروتنی، افتادگی، شرمی
ویژگی، ویژه، تکی
فروتنی، افتادگی، شرمی
پنجم، پنجمین
انجام، پایان، فرجام
بویژه، ویژه، ویژگی
نرم نرمک، فروتنی، چربزبانی

"خاسرا"
"خاشعا"
"خاصه"
"خاصعا"
"خامسا"
"ختامسا"
"خصوصا"
"خصوصعا"

کمانی، پنداری، انگاری
نژدیک، مرزی، دوربر
دازی، سخنی، گفتاری
آزمندی، آزمدانه، شورمندی
کینهورزی، چشم همچشمی، کین
برخوردی، ناگاه، بی چشمداشت
بدستور، بفرمان، بگفته
بسفارش، بگفته، بدستور
بگفته، بفرموده، بدستور
به پیمان، همایین، سازش
سروش، روند، برآه
بروش همساله، روند هرساله
برنیکی یادکردن، خوشنویسی، نیکگویی
زبانداری، کم گوینی، خموشی
براستی، بشایستگی، بی کم و کاست
کارمزد، مزد، دستمزد

حدسا
حددوا
حرفا
حریصا
حسادة
حسب الاتفاق
حسب الامر
حسب الفرمایش
حسب الفرموده
حسب القرار
حسب المعمول
حسب المعمول سنوا
حفظ الغیتب
حفظ اللسان
حق
حق الوجه
حقيقة
حکما

همواره، همیشه، پیوسته
دستور، آیین، روش
یکباره، ناگهانی، یکهو
بدرسنی، براستی، بهنیکی
فرومایه، پست، زشت سرشت

"دائما"
دستورالعمل
دفعه"
دقیقا"
دنی الطبع

براستی، بدرسنی، بی رودباپستی
سیجون و چرا، دستوری، فرمانی

نهادی، بنیادی، سرشتی
خواری، زبونی، ناتوانی
شکوهمند، بلند پایگاه، فرگاه
اندیشمندان، بخردان، فرهنخستان

ذراة"
ذلیلا"
ذوالمجده
ذوی العقول

پایان، فرجام، سرانجام

خ

دیلا

زیر، هامش، پیرامن

ذکر، گردان، گردش	سأَر
ند، رود، نهان	سِرِيَا
هوند، زیرگ، زودیاب	سريع الانفصال
زودرج، خودخور، دردپذیر	سريع التّاثر
تذرو، جت، جالاک	سريع السير
تدرستی، تبرومندی، رویهای	سلامة
نیک منش، آرام، خوش سرشت	سلیم النّفس
اندانسته، گمراهانه، فراموشی	سہمُوا
آسانیاب، زودیاب، زودرس	سهول الوصول
درونى، خوبی، نهادی	سيّرة

ش

بوبایی، زودیاب، بوکشی	شامنة
منشی، سرشتی، خود	شخصا
رادی، مردانگی، مردی	شرفنة
انیازی، همکاری، هم پیمانی	شواكفة
دینی، خدای آیینی، آیین	شرعما
خاوری، روشنگری، خور فروزی	شرقا
گفتاری، زبانی، گفتگو	شفاهما
میانجیگری، میانه گیری، پناهدگانی	شفاعة
دادخواهی، گلگی، کله	شکایة

رابعاً " راساً " راي العين " ربطة " رسماء " رقابة " رواية " روحاء "

دائراً " ذليللاً " ذيادة " س

سابعـاً " سابقـاً " سادـساً " هـفـتمـاً " هـفـتمـينـاً " شـشمـاً " شـشمـينـاً "

س

۶۷

چهارم، چهارمين
بهنهایی، تکی، خودسرانه
نگرش، اشکارا، بچشم دیدن
پایگاه، پایه، اندازه
بنیادی، آینی، پایهای
جسم همچشمی، دشمنی، دوگانگی
گزارشی، گزاره، دگرگویی
روانی، درونی، مغزی

رابعاً " راساً " راي العين " ربطة " رسماء " رقابة " رواية " روحاء "

چهارم، چهارمين
بهنهایی، تکی، خودسرانه

نگرش، اشکارا، بچشم دیدن

پایگاه، پایه، اندازه

بنیادی، آینی، پایهای

جسم همچشمی، دشمنی، دوگانگی

گزارشی، گزاره، دگرگویی

روانی، درونی، مغزی

رابعاً " راساً " راي العين " ربطة " رسماء " رقابة " رواية " روحاء "

چهارم، چهارمين
بهنهایی، تکی، خودسرانه

نگرش، اشکارا، بچشم دیدن

پایگاه، پایه، اندازه

بنیادی، آینی، پایهای

جسم همچشمی، دشمنی، دوگانگی

گزارشی، گزاره، دگرگویی

روانی، درونی، مغزی

چهارم، چهارمين
بهنهایی، تکی، خودسرانه

نگرش، اشکارا، بچشم دیدن

پایگاه، پایه، اندازه

بنیادی، آینی، پایهای

جسم همچشمی، دشمنی، دوگانگی

گزارشی، گزاره، دگرگویی

روانی، درونی، مغزی

چهارم، چهارمين
بهنهایی، تکی، خودسرانه

گمراهانه، نابینایی، بیرونی و پلاسی
بناهدهی، پشتیبانی، پیمانپذیری
همچنین، وسیع، گذشته بیرونی

خواستاری، خواستن، خواهش
سرنوشتی، سرگذشتی، آینده نگری
پاک، پاکیزه، بی‌آلایش
خوب‌بخود، روندی، بنیادی
به، برابر
سرشتی، روندی، منشی
خواستاری، گرایشی، خواهندگی
درازا، درازی، بلندی
دراز‌اندام، بلند‌پیکر، درشت‌اندام
دیرپایی، درازگاه، دیرگاه
پالودگی، پاکیزگی، پاک
پاکیزگی، پالوده، بی‌آلایش
سرنشتی، نهادی، درونی

1

زورکی، سعیدرانه، جبرگی

ضليلاً
ضمانة
ضمنا

طالبـا
طالـعا
طاـهـرا
طـبـعا
طـبـقـا
طـبـعـة
طـوـعـا
طـوـلـا
طـوـبـلـ القـامـه
طـوـبـلـ المـدـه
طـهـارـة
طـيـبا
طـيـنة

ظالم

۸

دروزه‌داری، گرسنه، کم خوری	صائمان
بی کم و کاست، بدرستی، درست	صحیحاً
درستکار، پاکدامن، راست کردار	صحيح العمل
پاک تبار، بهدومن، پاک نزاد	صحيح النسب
آشکارا، روشن، بی پرده	صراحة
تنها، بویژه، ساده	صرفنا
آشکارا، بی پرده، روشن	صريحًا
رك گو، بی پرده سخن گفتن، باز گفتار	صريح اللهجه
دشواری، رنج، شکنج	صعبنا
سخت گذر، ناهموار، راه دشوار	صعب العبور
دوستانه، مهریانه، ژرفی	صیمان
نمادی، نمایان، رویه‌ای	فورة

٦

خندان، ریشخندی، دست اندازی	"خاچکا"
پناهدھی، پشتیبانی، پیمانپذیری	"خامنما"
نایبینایی، کوری، نادیده	"نرسیرا"
سستنهاد، ناتوان، سست رای	"عیف النفس"

ظاهراً " آشکارا، روش، شاید
 ظاهرالصلاح " آراسته، خودنما، دوره
 ظرافات " نازک کاری، خوش‌سخنی، خوش‌سینیانی
 طریفها " نیک‌گویی، خوش‌برخوردي، نیک‌کرداری
 ظلیلاً " سایه‌افکنی، سروزی، برتری
 ظهرها " دربشت، پشتونگی، پناه

ع بیدرنگ، شتابان، زودگاه
 عاده " خوبی، سرشتی، خوبی‌گیری
 عارهسا " دادخواهی، گله‌گذاری، تند سخنی
 عارفها " دانایی، شناسایی، فرهیختگی
 عاریته " وامی، کرایه، ایرمانی
 عاشروا " دهم، دهیمین
 عالمها " دانسته، آگاهانه، بخرازانه
 عاماً " دانسته، سرزنه، باآگاهانه
 عبده " بنده، بندگی، فرمانبری
 عجالته " اکنون، اینک، هم‌اکنون
 عدددا " شماره‌ای، دانه‌ای، شماره
 عدوانها " دشمنانه، زورگی، ستیزجویانه
 عدیسدا " پیایی، بی‌دری، بسیار

عدم البديل
 عدم المثل
 عدم النظير
 عرصات
 عرضها
 عرفها
 عصيانها
 عظيم الجثه
 عقللاً
 عقيدة
 عكس العمل
 علانية
 علنيساً
 على الاتصال
 على الاشتئار
 على الاصول
 على التحقيق
 على الدّوام
 على الخصوص
 على الشّويه
 على الظّاهر

بي‌همتا، بي‌گونه، بي‌مانند
 بي‌مانند، بي‌گونه، بي‌همتا
 بي‌همسان، بي‌گونه، بي‌مانند
 هوابی، میدانی
 پهنا، پهناشی
 روندی، مردم‌آیینی، روش
 پرخاشگرانه، شورش، ستیزه‌گری
 تنومند، درشت‌اندام، سترک
 بخرازانه، فرهختگی، اندیسمندانه
 اندیشه، درون‌پنداری، نگرش
 بازانگری، واکنش، بازتابی
 روش، نمایان، هویدا
 آشکارا، نمایان، روش
 پیوسته، بی‌دری، پیایی
 نامداری، همه‌شناسی، نام‌آوری
 بنیادی، نهادی، آیینی
 بررسی‌شده، بدرستی، بی‌گمان
 همواره، پیوسته، هماره
 سویزه، بهتنهایی، ویله
 یکیان، هم‌گونه، همانند
 آشکارا، نمایان، روش

کورکورانه، ندانسته، نا آگاهانه	علی‌العمیسی
روندی، روش، آینینی	علی‌القاعدہ
بهر روی، بهر گونه، بدینسان	علی‌ای‌حال
جدا، دورازهم، پراکنده	علی‌حـدـه
اینجین، بدینگونه، اینسان	علی‌ذلـکـ
ازینروی، بدینگونه، چانکه	علی‌هـذـاـ
دردمند، رنجور، بیمار	علیل‌المزاج
بزودی، تزدیکی، کوتاه‌گاه	عـمـاـقـرـیـبـ
آگاهانه، خواستاری، آهنگی	عـمـدـاـ
کاربردی، کارکردی، انجام پذیری	عـمـلـاـ
همگان، همگی، گروهی	عـمـوـمـاـ
زرف، گود، زرفابی	عـمـیـقـاـ
بگاهنیاز، هنگام پیش آمد، شایستگی	عـنـدـالـاقـصـاءـ
شدتی، انجام یابی، بگاهشدن	عـنـدـالـامـکـانـ
بگاه نیاز، خواستن، هنگام خواست	عـنـدـالـحـاجـتـ
بگاه خواستاری، هنگام نیاز، خواست	عـنـدـالـفـرـرـورـهـ
هنگام نیاز، بگاه خواستن، خواست	عـنـدـالـلـّـزـومـ
هنگام بستانکاری، بگاه درخواست	عـنـدـالـمـظـالـبـ
درخور توانایی و نیرومندی	عـنـدـالـوـسـعـوـالـاسـطـاـ
зорگی، ستمگرانه، فشار آمیز	عـنـفـاـ
ناموری، نشانی، سرتامه	عـنـوـانـاـ

ع	عیذه
دزدانه، ستمگرانه، زورآوارانه	غاصبـا
بسیستر، پیروز، چیره	غالـبـا
پیجیدگی، درهم، پوشیدگی	غامضـا
رشتی، دوری، ناهنجاری	غراـبـة
باختری، باختر	غربـا
شگفتـا، شگفتـانگیز، شگفتـی	غـرـیـبـا
دست اندازی، زورکی، دزدکی	غضـبـا
خشـمـگـیـنـیـ، دـزـمـارـیـ، خـروـشـ	غضـبـا
بخشایشـیـ، آـمـرـشـیـ، بـخـشـوـدـگـیـ	غـفـرانـا
ناگـهـانـیـ، یـکـارـهـ، نـدـانـسـتـهـ	غـفـلـةـ
چـشـمـ پـوشـیـ، نـادـیدـهـ، گـذـشتـ	غمـضـغـیـنـ

٩

فائزه	رستگاری، خوش بایانی، شکون
فاتحه	پیروزمندانه، گشایندگی، سرفرازانه
فاتحه	سرآغاز، گشودگی، گشایش
فاجرا	بدکاری، رشتگاری، رسوازی
فاجرا	سرپرازی، سربلندی، خودستایی

بیدرنگ، درمیان گروه، درجای
سرانجام، فرجم، دست بالا
سرشتنی، درونی، خود مرزی

في المجلس
في النهاية
في حدّاته

ق

استوار، پایدار، پابرجا
باخود استوار، خود پابرجا، خود ساخته
گرفتنگی، گیریدگی، تنگی

توانایی، نیرومندی، پایداری
بدرستی، برندگی، براستی

روندي، آیني، روش همگانی
اندامی، ریختی، سیمابی

آیني، بخردانه، روش
зорگی، زور مندانه، نا آشتی

پيش، جلو، پيش از ين
نيرومندی، توانایی، زور آوري

گامی، پیاده، پاسی
دیرین، دیربار، گذشته

دیرگاه، روزگار کهن، دیربار
نژد گیکی، درکنار، نژد گیک

نژد گیکی، خوستاوندی، خوستی

قائماً
قائم بالذات

قابضاً
قادراً

قاطعاً
قادةً

قامةً
قانوناً

فاحراً
قبلًا

قدرةً
قدمًا

قديماً
قديم الاليات

قرباً
قرابةً

آرام، آسوده، تهی
 جدا، دوگونه، دور

بدکاری، پرشتکاری، رسواي
رادی، جوانمردی، بزرگواری

تیز هوشی، هوشمندی، ژرف نگری
پنداری، انگاری، اگر

بخش، جدا، دور
زشتشی، رسواي، بدنامی

سزاواری، دانشمندی، شایستگی
بیجا، ناروايی، بیهودگی

زیرگی، تیز هوشی، هوشمندی
منشی، سرشتی، بنیادی

اکنون، اینک، هم اکنون
بیدرنگ، زود، ناگهان

بالا، برتر، پيش
نامبرده، گفته شده، یاد شده.

فوق الذكر
في البديهه

في الحال
في الفور
في العدل

فارغاً
فارقًا

فاسقاً
فتيبةً

فراستةً
فرصاً

فصلًا
فضاحةً

فلاً
فصولهً

فطانيةً
فطرةً

فعلاً
فسوراً

فوقاً
فوق الاشعار

فوق الذكر
في الحال

في الفور
في العدل

نگارشی، نوشتاری، نگاشتن	كتابة	برای نزدیکی، رسابی، رسیدن	قربة
نوشتاری، نگارشی، نامهای	كتبا	بزودی، در نزدیکی، نزدیک	قربا
پلیدی، پلشی، ناپاکی	كتافسة	زودرویداد، زودشدنی، نزدیک‌آیی	قرب الوقع
زیاد، بسیار، فراوان	كتيرا	سنگدلی، نامهربانی، سختدلی	قسامة
تیرگی، دلتگی، ستیزگی	كسدورة	ستمگر، سنگدل، نامهربان	قسی القلب
بارها، بی‌دریبی، پیابی	كرارا	کوچک‌اندام، کوتاه‌پیکر، ریزاندام	قصیرالقامة
بخشنده‌گی، بزرگواری، گشاد‌دستی	كريما	داوری، بررسی، سنجشی	قضاء
بخشنده، مهربان، دست‌و‌دلیاز	كريمالصوت	بی‌گمان، بدرستی، بی‌دودلی	قطعا
بدآواز، بدآوای، ناخوشآواز	كريمة	درونی، نهانی، راستین	قلقا
نازیبا، بد‌سیما، رشت	كفالة	خامهای، نگارشی، نوشتاری	قلمسا
دستیاری، سرپرستی، همکاری	كفاية	کم، اندک، کوتاه	قليللا
اندازه، بس، بسند	كلا	خوراک‌اندک، کم‌خوری، بخور و نصر	قوتلايموت
همگی، زیاد، همه	كمافي السابق	سدرستی، ذورکی، بی‌گمان	قهرا
مانندگذشته، دیرینه‌مانند، چون‌گذشته	كمakan	ک	کابوسا
همچنان، چنانکه‌بوده است، مانند‌گذشته	كماهوحقه	خفگی، ترس، دلهره	
همچنانکه‌باید، سرانستین، بی‌کم و کاست	لائما	بی‌فروغ، آرام، بی‌جنیش	
نکوهش، سرزنش، بدگویی	لابسا	ناسیاس، ستیزگی، نارواپی	
ناگزیر، ناچار، درمانده	لابسا	بدرستی، بخوبی، همگی	
ناگزیر، ناچار، بی‌برو بزرگرد	لاجرم	تنبلی، پیری، کم‌کاری	كاملا
		بزرگی، شکوهمندانه، سترکی	كاھلا
			کبيرا

ک

خفگی، ترس، دلهره	کابوسا
بی‌فروغ، آرام، بی‌جنیش	کاسدا
ناسیاس، ستیزگی، نارواپی	كافيرا
بدرستی، بخوبی، همگی	كاملا
تنبلی، پیری، کم‌کاری	كاھلا
بزرگی، شکوهمندانه، سترکی	کبيرا

مُذِيَّفَة، بِخْشَايَى، بِهِشْتَتْ يَابِى	ماجُورَا	بِيوسْتَگى، اكْتُون، آيَنَدَه	لاحقَا
كُوتَاه سخن، فَشَرِدَه سخن، پَايَان سخن	ماحَصَلْ كلام	بِي درمان، ناگْكِير، ناچَار	لاعْسَلاج
بُولِى، دارايمى، سِيِّعَايى	مسَادَا	بِسْتَى، فِروْمَايِكى، زِشتْخُوبِى	لَامَة
بنِيادى، درونى، مايهَايى	مسَادَة	درخَشَان، تَابَان، درخَشَنَدَه	لامَسَا
دستورى، فرمان يَافَتَه، راهَدَادَن	ماذُونَا	سِتِيرِجُوبِى، پَافَشارِى، خُود سَرِى	لِجاچَة
بخواستَ خدا، چشم بَدَدُور، ايزَد خواست	ماشَءَ اللَّهِ	از بِسْرُوِى، بِدِينِكُونَه، بِدِينِسَان	لَذِذا
سِرَاجَام، پَايَان، فرجَام	مَالَالَا	گُوارا، خوشَرَه، خوش خوراك	لِزِجَّا
بُولِى، دارايمى، خواستَه	مَالَا	چِسِنَاك، چِسِنَدَه، چِسَان	لِزومَـا
بِي گفتگُو، بِي چَك و چانَه، بِيچُون و جرا	ما لا كلام	نيازمندانَه، بِي چون و جرا، نياز وار	لِسانَـا
كرايه ساختمان، كرايه، خواستَه بَها	مال الْأَجَارَه	زِيَاسِى، گفتارِى، گفتگُوبِى	لِطَفَـا
كالاي بازركانى، كالا، خواستَه	مال التَّجَارَه	مِهْرَبَانَه، بِزَرْگَوارَه، خواهشمندَى	لَغْزا
توان فرسا، برتر از توان، خردكَنَدَه	مالا يطاق	سخن سربِستَه، پِيچِيدَه، بِگوشه گفتَن	لهِذا
دوستانَه، همدمانَه، خوبذيرانَه	مَالُوفَا	از بِسْرُوِى، بِدِينِكُونَه، چِنَاجَه	لئِيم الطَّبَع
ناگْكِيرى، مزدورى، فرمانَى	ماء مُسْرَا	فِروْمَايِه، پِست، رِشت سِرَشَت	M
همدىَنَى، دمسازانَه، همدلى	مَانُوسَا	نِيَازمنَدَى، مايهِنِيَاز، خواستارِى	ما به الاحْتِياج
رويدادَه، انْجَام يَافَتَه، سرگرفته	ماوَقَع	نِيَازِكَارِى، ناهمَاهنَگى، مايهِدشمنى	ما به الاختِلاف
استادانَه، زرفانَه، زيركانَه	ماهَرَا	سَرَانَه، مايهِ دوگانَگى، ناهمَوكَونَگى	ما به الْتَّفَاقَات
نيازمنَدَى، خواستارِى، نيازووارِى	مايحتاج	سِتِيرِگى، مايهِ كشْمَكَش، پِرخاشَكَرى	ما به النَّزَاع
دارايمى، خواستَه، دستِمَايِه	مايطلَك	سوکوارِى، افسَرَدَگى، اندوهگىنى	ما تَمَـا
نا اميدَه، بِي آرزو، تارېكَدَل	مايوسَا		
بارخواستَ، خردهگَيرى، باز جوينَى	مواخِذَة		

نازگی، نزدیکی، نزدیک‌گاه	متاخرًا "متاخرًا"	همدمی، دوستی، همراهانی	مُوالفَةَ "مُوالفَةَ"
درین، اندوهگینی، افسوس	مائِسَةً "مائِسَةً"	همدلی، دمسازی، همدمنی	مُؤانَسَةَ "مُؤانَسَةَ"
پژمردگی، دردمندانه، افسردگی	مائِلَمَا "مائِلَمَا"	همواره، همیشه، پیوسته	مُؤْبَداً "مُؤْبَداً"
اندیشه‌گذرنی، اندیشه‌گرانی	متباَدِرًا "متباَدِرًا"	پیوندی، همبستگی، یگانگی	مُتَلَفَّاً "مُتَلَفَّاً"
دوگانگی، دوگونگی، دو تیرگی	متباَيِنًا "متباَيِنًا"	انگیزان، تکان دهنده، انگیزه پذیر	مُؤْثِراً "مُؤْثِراً"
دانانی، چیرگی، دانشمندی	متقِبَرًا "متقِبَرًا"	نیکخوبی، فرهخته، سنجینی	مُؤَدِّبًا "مُؤَدِّبًا"
غوروانگیزی، خرامان، خود خواهی	متبخَرًا "متبخَرًا"	پیوستگی، همدمنی، نزدیکی	مُولَفَةَ "مُولَفَةَ"
خجستگی، شکوهان، فرخندگی	متبرَكًا "متبرَكًا"	هماهنگی، همگامانه، پشتیبانی	مُؤْبَداً "مُؤْبَداً"
خندان، شادان، فرووغان	متقبَسًا "متقبَسًا"	فرخندگی، خجسته، شکوهان	مبارکاً "مبارکاً"
پایابی، دنبال‌عروی، بی‌دریبی	متتابِعًا "متتابِعًا"	کارگزارانه، انجام پایابی، پیام آوری	مباشراً "مباشراً"
پژوهش، بررسی‌گرانه، نگرش	متتبَعًا "متتبَعًا"	ناپسند، رشت، ریشخند	مبتدلاً "مبتدلاً"
پرخاشگری، ستزه جویانه، فشار آوری	متجالِسراً "متجالِسراً"	نوآوری، پدیداری، نو شکوفایی	مبتكراً "مبتكراً"
همانندی، همگونگی، همسانی	متجالِنساً "متجالِنساً"	پدیداری، نوشکوفایی، نوآوری	مبدعاً "مبدعاً"
دست اندازی، ستیزگی، مزکوبی	متجاوزًا "متجاوزًا"	نمایان، برآزنده، هویدا	مبِرَذاً "مبِرَذاً"
خود نمایی، نعالزایی، خود سنجی	متجاهرًا "متجاهرًا"	استوار، ژرفانه، راستوار	ميرماً "ميرماً"
تازه گرایی، نوآورانه، نوگرانی	متجددًا "متجددًا"	گسترده‌گی، گشادگی، گسترش	مبسوطناً "مبسوطناً"
جویندگی، پیگیری، پایی بھی	متجمِسٰ "متجمِسٰ"	پرانگیخته، برپایی، سربرآورده	مبعوثاً "مبعوثاً"
شکوفایی، آشکارا، درخشندگی	متجلِّيًا "متجلِّيًا"	کینه‌توزی، خشمگینانه، دشمنی	مبغوضاً "مبغوضاً"
آراستگی، زیورگری، پیراستگی	متجمِلاً "متجمِلاً"	پوشیده، فروپسته، پیچیده	مهماً "مهماً"
جنگجویی، آتش‌افروزی، ستیزگی	متحارِبًا "متحارِبًا"	پیروی، دنبال‌عروی، دستوری	متا بعدهً "متا بعدهً"
فسرددگی، سختی، ناپذیرا	متجرِحاً "متجرِحاً"	اندوهگینی، ذممانه، آزدگی	متأثِّراً "متأثِّراً"

انباشتگی، درهم، روپه هم انباشت	متراکماً	پیوستگی، هماهنگی، پیوند	متّحداً
بی درجه، استوارانه، بهایی	متوجهّاً	یکنواخت، همسان، همگونه	متّحدالشكل
دولتی، ندانگاری، آمد و شد	متزدّداً	جنیش، تکان، لغزش	متحوّكاً
چشم برآه، درکمن، اسیدوار	مترصّداً	سوزناک، افسوس، اندوهناک	متخسراً
پیشرفتگی، بالازونده، سرآمدگی	مترقّياً	پناهندگی، بست نشینی، درهناه	متخصّناً
زمزمگنان، آواز خوانی، آواز کوتاه	مترنّماً	هدبیرفتگی، بردباری، بدوش گرفتن	متحملّاً
بسیهودگی، رهاشده، واماندگی	متسرّواً	سراسمیه، دلوایس، سرگشته	متخيّراً
لرزان، نامیدانه، لغزان	متزلّلاً	آشتفتگی، دگرگونگی، خشمگینی	متفيّراً
دشنامگوبی، بسیار، هرزه درایی	متذاحشاً	دشمنی، ستیزه جویی، ستمبدن	متخاصماً
بکسانی، برابری، همگونگی	متساوّياً	گیرایی، گرفتن، چسبندگی	متّخذداً
همسانی، همروبعی، همانندی	متشارّها	استادی، بینایی، زرفایی	متخاصّماً
پای پیشی، آویزانی، دردافزایی	متشبّثاً	نام آوری، نامداری، نام گیری	متخلّصاً
پراکندگی، جداوی، گسیختگی	متشتّتاً	بدروندي، لغزشکاری، کجروی	متخلّفاً
بزرگ منشی، سوری، بزرگواری	متخّصّتاً	خوشبوی، خوشگمانی، آراستگی	متخلّقاً
ایزد آیینی، پرهیزگاری، پارسایی	متشرّعاً	پنداری، گمانی، انگاشتی	متخيّلاً
ستایش، سپاسگزاری، نیایش	متشكّراً	بهم گرایی، درهمی، دوباره کاری	متداخلاً
ریختیابی، بهم پیوسته، ریخت گرفته	متشكّلاً	هم ستیزی، هم اندیشه، خواستاری	متداعیاً
لرزان، جنبان، لغزان	متشنجّاً	آیینی، پیش پا افتاده، روندی	متداولًا
بر خوردی، روپزویی، آسیب رسانی	متصادّفاً	کم کم، رفته رفته، اندک اندک	متدرجًا
بهم گرفتگی، شکنندگی، ویرانگری	متصادّماً	یاد آوری، اندیشه نهایی، بازگویی	متذكّراً
بدست آوری، گرفتن، خواسته خوری	متصرّفًا	همتابی، پیاسی، بی همایی	متزادفاً

گمانی، انکاشتی، پنداری	متعمّلاً
درویشی، برهیزگاری، وارستگی	متصلّفاً
دوگونگی، نابرابری، دوستگی	متضاًداً
هم بیانی هم انجام، همکامگی	متضامناً
زیانبری، کمبودی، نارسانی	متضرّراً
نالان، زاری، گریان	متضرّعاً
ریشخندی، خنده رویی، لوهگی	متضحّكاً
پیوسته، دربر گیرنده، دارنده	متضمناً
روی آرایی، نمایگری، رویانی	متظاهراً
دادخواهی، ستمدیدگی، افتادگی	متظلّماً
برابری، همسانی، همترازی	متعادلاً
دوگونگی، پای‌پیو، دوتیرگی	متعارضًا
شناصایی، آشنازی، روندی	متعارضًا
دشواری، تیره‌روزی، سختی	متعارضًا
همنشیینی، همدمی، همیاری	متعاشرًا
دریبی، پیاپی، پشت هم	متاعقبًا
فرازمندانه، بلند پایگاه، برفرار	متعالياً
دادوستدی، بگیروبستانی، پیله‌وری	متعاملًا
دشمنی، ستیزه جوشی، روی گردانی	متقادداً
همکاری، دستیاری، همکامی	متعاونًا
هم بیمانی، دوستی، همکامگی	متعاهدًا

پندهوار، پرستشگری، کورکورانه	متعبّداً
شکفت‌انگیز، شکفتی، سراسیمه	متتعجبًا
ستمگرانه، فشار‌آوری، زورگویانه	متقدّباً
بهانه‌آوری، خردگیری، پوزشخواهی	متقدّراً
دست درازی، دشوارتراشی، بدخواهی	متقدّضاً
دشواری، سختی، تنگنگابی	متغسراً
ستمگری، سختگیری، بیدادگری	متغسّفاً
دلدادگی، شیوانی، همدلی	متغشقاً
خودرایی، شک‌آوری، ناموسپرستی	متغضّباً
گندیدگی، بدبویی، آلودگی	متغفّناً
بخردانه، هوشمندانه، اندیشمندانه	متغّلاً
آموزندگی، دانش‌آموزی، فرهنگی	متتعلّماً
دانسته‌کاری، دانایی، برس‌آنی	متعمّداً
دوراندیشی، زرف نگری، بخردی	متعمّقاً
ستیزه‌جوئی، دشمنی، پافشاری	متعنّداً
هم پیمانی، همدستی، همکامگی	متعهدّداً
بزرگواری، بلندپایگاهی، بزرگ‌منشی	متعینًا
زیانمندی، افسوس‌خوری، پشیمانی	متغابناً
بلندپروازی، گنده‌گوبی، بزرگ‌نمایی	متغاليًا
پوشیدگی، گذشت، چشم‌بوشی	متغامضاً

انجام‌هایی، دشواری، پذیرفتاری	متکلفاً	ناریدن، خودستایی، بالبدن	متفاخراً
سخنگویی، سخنوری، برجانگی	مظفتساً	جدایی، دوگانگی، دوجوری	متقاوتساً
برآکندگی، پاشیدگی، گسیختگی	ملاطفهاً	برآکندگی، دورازهم، گسیختگی	متفرقماً
لرزان، خروشان، لغزان	متلاططاً	پیوستگی، باهم، هم‌آهنگی	متلقماً
بهم خوردگی، روی توروی، روبروس	متلاعفهاً	هم رای، هماندیشه، هم داستان	متافق‌الرأي
بوشیدگی، آراستگی، جامگی	مطلبساً	هم سخن، یکزبان، هم‌گوی	متافق‌القول
بهره‌برزی، خوشمزگی، شیرین‌نمایی	متلذّذداً	اندیشنده، دراندیشه، اندیشنگ	متفکراً
رنگارنگی، سست رایی، بی‌اندیشگی	مظلوناً	دلخواه، کاهاه، آزادانه	متفتساً
ست رای، ددمدی، حست نهاد	مظلون‌المراج	برابر، روبرو، بیش روی	متقابل‌لا
پیایی، همیشگی، دیرپایی	محاذيساً	نزدیکی، همسایگی، همگرایی	متقارب‌ساً
جدا، روشن، شناخته شده	متعابزاً	پیوستگی، همرسی، همایی	متقارن‌ساً
گرایندگی، گرایش، خمدگی	متایلاً	برندگی، گستگی، گسیختگی	متقابل‌ساً
بهره‌مندی، کامیابی، برخورداری	متعتمداً	پذیرفتگی، پذیرش، بازنیستگی	متقاعدًا
دارایی، جایگزینی، توانایی	متکفناً	پذیرندگی، همداستانی، روی‌آوری	متقبلاً
چاپلوسانه، ریزه خوانی، خوش‌آمدگویی	متلقاءً	پیش‌بیش، برتر، پیشین	متقدماً
پیگیرانه، افزونی، پایان یابی	متعمّساً	نزدیکی، همدمی، همنشینی	متقریساً
خواستاری، خواهش، آرزومندی	متعنّیاً	دگرگونگی، نادرستی، وارونگی	متقلّباً
کشکنی، ستونگی، دوگانگی	متنازعماً	دبالة روی، بهروی، همداستانی	متقدماً
سنجهشی، همتزاری، همکونگی	متناسباً	خودخواهی، خودبینی، برتری جویی	متکبرراً
دوگانگی، نابرابری، دوستیگی	متناقضماً	گدایی، بست‌سرشتی، فرومایگی	متکدیساً
بی‌درین، اذیت‌هم، همایی	متناویماً	پیمانداری، هم‌پیمانی، پیمان‌سواری	متکفلاً

اندیشنگی، پریشانی، بدگمانی	"متوهما"	بهره‌مندی، نازپروردگی، برخورداری	"متتفعا"
سی‌اکی، دلبری، سی‌پرواسی	"متهسورا"	رخنه‌گری، نیرومندی، گیرایی	"متتفدا"
براستی، سی‌چون و جرا، بدرستی	"متیقنا"	بیزاری، دوگانگی، رمیدگی	"متتفرا"
شگونمندی، شادمانه، خوشکامه	"متینما"	ناشناخته، ناآشنا، سیگانگی	"متنکرا"
استوارانه، آشکارا، برندگی	"مثبتا"	جورواجور، گوناگون، چندگونگی	"متنوغا"
چون، مانند، شمونه	"مثللا"	پیوستگی، هم‌اندیشگی، پهابی	"متواردا"
خشندودی، پذرفتاری، پذیرنده‌گی	"مجابا"	پنهانی، دربداری، نهانی	"متواریا"
روا، بایسته، ناراستین	"مجازا"	برابری، همترازی، پهلویه پهلو	"متوازیا"
همنشینی، همدی، همسخنی	"مجالسه"	فروتنی، خاکساری، افتادگی	"متواضعا"
چاپلوسی، چرب‌زبانی، خوش و بش	"مجاملة"	سازگاری، سازش، هماهنگی	"متافقا"
رایگان، مفت، سی‌دردرس	"مجانسا"	پیامی، پش‌سرهم، پشت‌همایی	"متوالیا"
دوری‌گزینی، پهلو، کاره‌روی	"مجانبه"	سراسیمه، زسان، دلبرگی	"متوجهها"
همگونگی، همترازی، همسانی	"مجانسه"	پرهیزکاری، پارسایی، درون‌آرایی	"متورغا"
نزدیکی، همسایگی، همبالکی	"مجا ورا"	آماسیدگی، بر جستگی، بادکردگی	"متورما"
همسایگی، درکنار، نزدیکی	"مجاوده"	میانه‌روی، میانه، میانگین	"متوسطا"
تلاشمندی، کوشش، پیگیری	"مجاهدة"	دست‌آویزی، پناهندگی، کمک‌خواهی	"متطلبا"
آشکارا، دادزدن، هویدا	"مجاهرة"	جاپگزینی، جای‌افتادن، میهن‌گزینی	"متوطنا"
ناگزیر، ناچار، زورگی	"مجبورا"	امیدواری، خواهش، آرزومندی	"متوقعا"
گردهمایی، گروهی، دسته‌ای	"مجتمعا"	ایستایی، ماندن، ایستادن	"متوقفا"
پرهیزگری، دوری، کناره‌روی	"مجتبنا"	پشتیبانی، پشت‌گرمی، خدای‌پرستی	"متوكلا"
کوشانی، تلاش، پیگرانه	"مجددا"	جانشینی، سرپرستی، کارگردانی	"متولیا"

مجدداً	دوباره، ازنو، تازه
مجذوباً	شیفتگی، فریفتگی، شیدایی
مجریاً	ازمودگی، پختگی، ورزیدگی
مجرداً	تهابی، تهی از ماده، برهنگی
مجرماً	گناهکاری، بزهکاری، کجرودی
مجموعاً	ساختگی، دغلي، نادرستی
مجللاً	شکوهمندانه، پرشکوه، بزرگوارانه
مجملة	کوتاهی، فشرده سخن، کوتاه گویی
مجموعاً	گردآوری، رویهم، انباشتگی
مجنوناً	دیوانگی، کجرفتاری، سکسری
مجوزاً	بایستگی، دستوری، راسته گزداری
مفهوماً	پوک، تهی، میان تهی
مجهزاً	آمادگی، فراهم آسی، آراستگی
مجهولاً	نام، ناشناخته، ندانسته
مجهولالله	ناشناس، گمنام، ناشناخت
محاربة	جنگ آورانه، ستیزانه، جنگجویانه
محاسبة	شارشی، شمارش، بی کم و کاست
معاطاً	پیرامونی، ورزیدگی، چیرگی
محافظة	نگاهبانی، پاییدن، نگاهداری
محالاً	پاییدنی، چشمدوزی، نگاهبانی
	ناشدنی، دشواری، انجام ناپذیری

کفتگویی، گفتاری، همسخنی	محاورة"
زندانی، دریند، بارداشتی	محبوسا"
نیازمندانه، نیاز، خواستاری	محتقاً"
زرف نگری، پیش بینی، دوراندیشی	محنطاً"
فوبیتدگی، فربتن، گول زنی	محتالاً"
دوری گرینی، پرهیز گری، کناره گیری	محترزا"
بزرگوارانه، بگرمی، ارجمندانه	محترما"
شکوهمندانه، با فروشکوه، خشنماک	محتشما"
جانکنی، دم مرگی، مردنی	محضرما"
خواسته اندوزی، انباشتن، ناجوانمردی	محتکرا"
شاید، پنداری، گویا	محتملاً"
مرز داری، آشکارا، مرزگزینی	محدوداً"
روشن، درست، بی گمان	محرزا"
انگیزان، انگولک، جنبش	محرگا"
نگاهداری، پاییدن، نگاهبانی	محروسا"
ناامید، بی بهره، ناجار	محروما"
اندوهگینی، پژمردگی، افسرددگی	محزونا"
رشک آوری، چشم هم چشمی، کینه ورزی	محسوداً"
آشکارا، روش، دیدنی	محسوسا"
همدمی، همنشینی، همراهی	محشورا"
بستگی، دوره گئی، دیوارکشی	محصوراً"

گونه‌گونه، جورواجور، چندسیما	مختطفالشكل	ناروایی، دشواری، گرفتاری	محظوظا"
رنگارنگ، چند رنگ، رنگ برق	مختلف اللون	بهره‌مندی، شادکامی، خوشبختی	محظوظا"
پایان پذیری، پایان، انجام یافتنگی	مختوما"	نگاهداری، سربسته، پساداری	محفوظا"
خراسیدگی، نادرست، دستکاری	مخدوشا"	کوچکی، خردی، بستی	محقرا"
ویزگی، ویژه، بویزه	مخصوصا"	درستی، راستی، بررسانه	محقتا"
سکی، کمی، کاستی	مخففا"	استوارانه، سخت، پایداری	محکما"
پوشیدگی، پنهانی، نهانی	مخفیا"	دادباختگی، گناهکارانه، ذاذیله	محکومسا"
جاودانگی، پایاندگی، همیشگی	مخلّدا"	در همزیختگی، آمیخته، فروزنده	محلولا"
بریانی، دوستانه، بی‌آلامی	مخلصا"	شگفت‌آوری، سرگردانی، گیجی	محیررا"
آمیختگی، درهمی، بهمراهی	مخلوطا"	شگفت‌انگیز، شگرف، انگیزان	محیرالعقل
برکتاری، کتابگذارده، بیکارگی	مخلوعا"	دشمنی، ستیزگی، بیکارگی	مخاصما"
شدایی، مستی، پیلی‌خوری	مخصروا"	سخن‌گویی، سخن‌سرایی، سخنوری	مخاطبسا"
ترساناک، دلمهره‌آور، ترساننده	مخوفا"	هم‌سخنی، همگفتاری، سخن‌پردازی	مخاطبة"
آزادانه، نیک‌رونده، آزادگرینی	مخیّرا"	آمیزشی، همزیستی، همنشینی	مخالطة"
پشتیابی، پشت‌گرمی، پشتونگی	مدافعا"	ناسازگاری، دشمنی، دوستگی	مخالفما"
همواره، هماره، پیوسته	مدامسا"	ناسازگاری، ستیزگی، دوگانگی	مخالفة"
پیگیرانه، بی‌گیری، پایداری	مداوما"	اکاهانه، دانسته، دانایی	مخبررا"
پله‌پله، کم‌کم، رفتاره	مدرجما"	ویزگی، ویژه، بویزه	مختصا"
دریابندگی، دریافت، برداشتی	مدرکا"	کوتاهی، کم، ناچیزی	مختصرا"
راهنماشی، رهنمونی، استواری	مدلّلا"	در همراهی، آمیزشی، بهم آمیختگی	مختلطما"
گردآوری، فراهم، جورآئی	مدونا"	چندگونگی، جورواجور، ناجور	مختطفا"

گروگانی، دریند، گرو	"متهنا"	سرگردانی، بیهوشی، سرگشتنی	"مدهوشا"
مهربانانه، بزرگوارانه، دلسوزانه	"مرحمة"	بدهکاری، گرو، وامداری	"مدیونا"
دولی، نایاوری، سست گمانی	"موهّهنا"	دورنگی، رندانه، دوروین	"مذبذبها"
بازگشتنی، باز گردانیدن، گذشتگی	"مردددا"	بهبودگی، دشواری، جانکنی	"مذبوحا"
آینی، فرمانی، دستوری	"رسوما"	یاد شده، بزرگان رفته، گفته شده	"مذکورا"
پسندیدگی، خشنودی، زیستگی	"مرضیا"	نکوهیدگی، رشتی، ناپسندی	"مذموما"
ترسان، ترسندگی، هراسان	"مرعوبا"	سودجویی، بهره وری، بهره کاری	"مواحبه"
نوشتاری، نگاری، نوشتنی	"مرقوما"	هن همایی، همتابی، بیرونی	"مرادفا"
پیوندی، آمیختگی، پیوستگی	"مرکبما"	دادخواهی، دشمنی، کشمکش	"مراقبه"
استواری، اندیشه‌نشینی، جای‌گزینی	"مرکوزا"	سازگاری، سازش، مهربانی	"مراقبة"
پنهانی، زیرکانه، نوداری	"رموزا"	دیدبانی، نگهبانی، دیدزنی	"مراقبه"
گذری، بررسی، زودخوانی	"مرورا"	آرمانی، خواستاری، آینی	"مرااما"
گروگانی، دریند، گرویی	"مرهونا"	وابستگی، پیوستگی، همبستگی	"مربوطا"
آمیختگی، درونی، درونجوبی	"مزاجا"	بی در بی، جوری، آراستگی	"مرتبنا"
شوخی، شیرین‌زبانی، خوشبوش	"مزاحا"	پیوستگی، پیوند، آمیختگی	"مرتبطا"
آزار، تنگناشی، دردآوری	"مزاحما"	کهنه بُرستی، خود کامگی، دیرینه‌خواهی	"مرتجعا"
بهم آمیختگی، همسری، جفتانه	"مزوجا"	بی درنگ گفتن، زود سرودن، آماده‌گویی	"مرتجلا"
دوروین، گراهانه، دروغگویی	"مزورا"	بی آینی، نامردمی، ناهماهنگی	"مرتدنا"
شتابان، شتافتان، شتابندگی	"مسارعة"	نموداری، نمایی، نمودی	"مرتسما"
دستیاری، کمک، همراهی	"مساعدة"	لرزان، تکان، لرزندگی	"مرتعشا"
خوشرفتاری، بهزیستی، سازگاری	"مسالمه"	بلندی، هزاری، بالائی	"مرتفعا"

ساواها " مسوقا " مستاعلا " مستبدا " مستبمرا " مستبعدا " مستحضا " مستحسنا " مستحکما " مستحلا " مستخرا " مستخلما " مستدرکا " مستدللا " مستشارا " مستضعفا " مستظهموا " مستصارا "

همسانی، برابری، همگونگی
پیشینگی، پیشین، پیوستگی
درماندگی، بیچارگی، واماندگی
خود کامگی، خود رایی، خود سری
مزدگانی، خشنودی، شادمانی
رایمندی، بینایی، دانایی
دوری، دور از اندیشه، نشدنی
پوشیدگی، گنگی، پنهانی
پسندیدگی، شایستگی، درخوری
نیکوبی، زیبایی، آراستگی
استواری، پایداری، پا بر جایی
رنگ یافتنگی، کم کشتنگی، دگرگونگی
آکاهانه، دانایی، زیرکانه
برون آوری، آشکارا، برونقراصی
رهایی، آزادانه، بلگنی
فرابهم آوری، دریابی، بدست آوری
راست آوری، استوارانه، فرهیخته
رایزنی، هم اندیشه، رایخواهی
ناتوانی، مستقیمی، سبکسری
پشت گرمی، پنهانه داری، دلگرمی
وامی، ناشاخته، ایمانتی

مستعانا " مستجللا " مستعدا " مستعلا " مستغرا " مستغتیها " مستفادا " مستفسرا " مستفیدا " مستفیضا " مستقرا " مستقللا " مستقیما " مستکبرا " مستبلزما " مستمرا " مستمسكا " مستمعا " مستملکا " مستغبطا " مستنکفا "

د- نیاری، همکاری، باوری
شتاپان، بی درنگ، زودگذری
آمادگی، زیرگی، کارکشتنگی
کهنه‌گی، کارگرفتنگی، فرسودگی
سرگرمی، از خود بی خود، فرورفتنگی در آب و کار
بی نیازی، توانگری، خواسته‌مندی
بهره‌وری، دریافتی، اندیشیابی
گزاره‌ای، گزارشی، کناره‌گویی
بهره‌مندی، سودبری، بهره‌وری
بهره‌خواهی، اندیشیاری، بهره‌گیری
برپایی، جایگیری، استواری
آزادانه، تنهایی، روپای خود
راستوار، یکره، راست
خود پسندی، بزرگ منشی، خود خواهی
نیازمندانه، خواستاری، هم نیازی
هماره، پیایی، همیشگی
دست آویزی، چنگ زنی، بهانه آوری
شوندگی، گوش دهی، سخنگیری
خواستگی، مایه‌داری، دارندگی
بی برده‌گی، دریافتی، اندیشه‌گیری
سرپیچی، سرباز زنی، ناگفه‌مانی

روندی، آمانی، آینه	"ملکا"	سزاواری، فراخور، درخوری	"ستوجما"
درستی، بی گمان، روشنی	"ملما"	پوشیدگی، پنهانی، پاکدامنی	"ستسورا"
ربودگی، ربودن، بیهودگی	"ملوپا"	ناپسندی، رشتی، نکوهیدگی	"ستهجنما"
بی بهره، سود ناور، بیهوده	مسلوب المفعه	ریشخندی، شوخی، دست اندازی	"ستهژما"
شیده، گوشیابی، پذرفته	"مسووعما"	تابودی، نیستی، فرسودگی	"ستههاکما"
زهریافتگی، آلوده، زهرپاشی	"مسومما"	استوارانه، پایبرجایی، شناسا	"مسجلا"
همانندی، همتابع، همسانی	"مشاهها"	فریفتگی، فریباپی، خیرگی	"مسحورا"
همگونگی، یکسانی، همسایه	"مشاههه"	بستگی، بازداشت، بندگداری	"مسدودا"
نامبرده، وی، او	"مشارالیه"	شتاپان، چستی، چالاکی	"مسوعما"
همکاری، انبازی، دستیاری	"مشارکه"	کشاده بازی، دور ریزی، ولیردادزی	"مسرفما"
سکهارچگی، درهم، بخش نشده	"مشاعما"	شادمانه، خوشی، شادکامی	"مسروزا"
رایزنی، کنکاش، هم اندیشه	"مشاورةه"	درزیدگی، ربودن، ریایندگی	"مسروقما"
پیروی، دنبالهزوی، رهروی	"شاپعهه"	واگیری، همه گیری، رخنهایابی	"مسریما"
سوراخ، رخنهگری، درز بازگشی	"مشکا"	هموارگی، گستردهگی، پکتواختی	"مسطحها"
شیفتگی، آرزومندی، شیوابی	"مشناقما"	نوشتاری، نوشته، نگارشی	"مسطروا"
ندانستگی، درهم و برهم، پوشیدگی	"مشتبها"	فرازداری، پوشیدگی، سرپوشی	"مسقفما"
افروخته، خشمند، آتشین	"مشتعللا"	خموشی، آرامی، بی جار	"مسکوتما"
سرگرمی، دست اندرکاری، کارداری	"مشتعللا"	جاگزینی، پاکیری، خانمانی	"مسکونما"
فرآگردنگی، دربردارندگی، دربرگیرندگی	"مشتملا"	ساز و برگی، آمادگی، جنگ آوری	"مسلحها"
نام آوری، شناسانی، نامداری	"مشتهرا"	پیوستگی، زنجیری، پیابی	"مسلا"
آشکارا، روشنی، جدا	"مشخصما"	نیرومندی، چیرگی، زور آوری	"سلطما"

آسیب دیدگی، زدگی، آسیب پذیری	"صادمة"	برفرازی، دیده وری، برتری	"مشربقا"
سازشکاری، کنارآمدن، سازگاری	"مصالححا"	بیخدای آینی، همتای آوری، دوگانه پرستی	"شركا"
راست انگاری، گواهی شده، راست باوری	"صدقا"	آشامیدنی، نوشابه، سیرآبی	"مشروعها"
آسیب دیدگی، کوفتگی، زدگی	"معدوما"	دراز گویی، آشکارا، روش سخنی	"مشروعها"
پاسخاری، پیگیری، ستیزگی	"صررا"	آینی، سازگارانه، پیمانی	"مشروعطا"
آشکارا، روش، هویدا	"صرحـا"	دین روایی، روا، راستواری	"مشروععا"
سرگیجگی، دیوانگی، خلبانی	"صرعوا"	دانستگی، آکاهانه، دانایی	"مشعرا"
سر زبانی، مردم گفتاری، همه‌گویی	"صطلحا"	درخشندگی، روشنابی، فروزنده‌گی	"مشعشما"
سودمندی، نیکعواهی، بهربایی	"صلحة"	شادمانی، خوشدلی، شاد کامی	"مشعوفا"
آویزان، بدارکشیده، گلوآویزی	"صلوـبا"	کارداری، دست اندکار، سرگرمی	"شفولا"
خواستاری، برسر آن بودن، آهنگ نمودن	"صمـما"	مهربانانه، دلسوزانه، دوستانه	"مشفقا"
ساختگی، دروغین، پدیدآوری	"صنـوعـا"	سپاسگزاری، پسندیدگی، ستودگی	"مشکورا"
آوای داری، بانگ افزایی، جارمندی	"صوتـا"	دودلی، درهمی، گمانی	"مشکوكا"
چهره‌گری، نگارگری، رویه آرامی	"صـورـا"	در برگیری، فرا گرفتگی، در برداری	"مشمولـا"
دوچندانی، دوبرا بری، افزودگی	" مضاعـفا"	گواهی، دیده شده، دیدنی	"مشهودـا"
افزون بـرـ...، گذشتـهـارـ...، فـزوـنـهـرـ...	" مضافـا"	نامداری، سرزبانی، نام آوری	"مشهورـا"
نگاهداری، بـایـگـانـیـ، دـسـتـ دـارـیـ	" مضبوـطا"	همدمی، همنشینی، همراهی	"اصاحـبا"
زـدـگـیـ، بـهـمـ خـورـدـگـیـ، كـنـكـ خـورـدـگـیـ	"مضـربـوا"	همدمی، همنشینی، همسخنی	"اصاحـبة"
پـرـيشـانـيـ، نـاـچـارـيـ، تـنـگـدـسـتـيـ	"مضـطـرا"	برـخـورـدـیـ، روـبـرـوـیـ، بـهـمـزـنـیـ	"اصـادـقا"
سـرـاسـیـمـگـیـ، دـلـهـزـگـیـ، آـشـفـتـگـیـ	"مضـطـربـا"	بـهـمـزـدـگـیـ، بـرـخـورـدـیـ، روـبـرـوـیـ	"اصـادـقة"
نـابـودـیـ، نـیـسـتـیـ، اـزـ مـیـانـ رـفـتـگـیـ	"مضـحـلا"	زـدـگـیـ، آـسـیـبـ، آـسـیـبـ دـیدـگـیـ	"اصـادـما"

پارسایی، پاکیزگی، بیکنایی	معصوماً	ارجمندی، ازرسمندانه، بلند پایگاهی
دشواری، سختی، ناسامانی	معضلاً	میانهروی، نه بیش و نمک، اندازه‌داری
بهره، خمیدگی، درینی	معطوفاً	پوزشخواهی، بهانه‌آوری، دسته درکنی
پیوستگی، هم پیمانی، بستگی	مقوداً	باز خواستی، برخاشگرانه، نکوهشی
اندیشمندانه، بخردانه، رای پسندانه	معقولاً	پذرفتاری، پذیرا، همداستانی
وارونگی، واژگونی، نگونساری	معکوساً	گوشه گرینی، کناره گیری، کنج نشینی
آویزانی، آونگان، آویختگی	معلقاً	همکاری، یاریگری، همدستی
دردمندی، بیماری، انگیزداری	معقولولاً	هم اندیشی، اندیشمندانه، همراهی
زشت نام، شناخته شده، بدآوازه	معلوم العال	گوشه گیری، دیرنشینی، پارسایی
آبادانی، آبادان، ساخته‌انی	معموراً	درو نپذیری، پشت گرمی، درون آسایی
رونندی، پیوسته، هماره روندی	معقولاً	خود پسندی، شگفت‌آوری، خود خواهی
دروندی، اندیشگونی، نهانی	معنّی	شطابان، بی درنگ، زودهایی
گزی، خمیدگی، ناراستی	معوجعاً	کم، شمارشی، اندک
بازداشتگی، ایستادی، پس ماندگی	معوقاً	نیستی، نابودی، کم گشتنی
پیمان‌مندی، همسوگندی، پیمانداری	معهوداً	افسردگی، نا‌آسودگی، دردمندی
نارسایی، نادرستی، آسیب‌داری	معیوبساً	بهانه‌داری، پوزشخواهی، بهانه‌آوری
ناجوری، دوگونگی، نابرابری	مغایّراً	شناسایی، آشایی، دیدداری
پشیمانی، زیان‌مندی، گول خوردگی	مفبوضاً	نمایشی، گفتاری، بازخواستی
ارزشمندانه، بهره گیری، ارزندگی	مغتمماً	گرامانه، بزرگوارانه، ارجمندانه
بدخواهی، کنه توزی، بداندیشی	مفترضاً	برکاری، بیکاری، گوشه گیری
خود پسندی، فریفتگی، خود خواهی	مفروزاً	دشواری، تنگناشی، تنگdestی

پنداری، اندیشه‌ای، گاهه	مفروضاً	درهم‌بختگی، ناسرگی، آمیختگی	مفушاً
دراز، درازه‌گویی، جداجدا	مفصلًا	بیزاری، خشم‌گرفتگی، تلح خوبی	مفظوباً
ناییدایی، کم شدگی، ناییدی	مفقوداً	بخشودگی، آمرزشی، بخشایشی	مففرواً
ناییدا، کم شده، نایید	مفقودالاثر	پیچیده‌گویی، دشواری، پیچیدگی	ملقاً
پژمردگی، بدختی، ستمدیگی	مفلسوکاً	شکستخوردگی، زمین‌خوردگی، ازهادآمدگی	مظلوباً
دریافتگی، دانسته‌شده، بی بردن	مفهومماً	نادرستی، درهمی، آشتگی	مظلوطاً
برابری، رویارویی، روپروری	مقابلاً	زنجریگشیدگی، درز زنجیر، دست‌وپابستگی	مظلولاً
نزدیگی، همخوابگی، پیوستگی	مقاربةً	افسردگی، اندوهگانه، پژمردگی	مفوماً
هم‌هایی، هم‌کاهی، نزدیگی	مقارناً	نازش، بادوبروت، بالش	مغاخرةً
پیمانکاری، از هم بریدگی، جداسی	مقاطعةً	سود رسانی، نوشته، دربرگیری	مفادةً
پایکاهی، جایکاهی، ارزشمندی	مقاماً	دوری، جدایی، پراکندگی	مغارقةً
ایستادگی، پاشاری، سرخستی	مقاوماً	هم‌داستانی، رای نمایی، واکذاری	مغاوضةً
چنگ‌آوری، گرفتن، بدبست‌آوری	مقبوضاً	هزاعزایی، سربلندی، بزرگواری	مفتخراً
پسندیدگی، پذیرفتگی، شایستگی	مقبولًا	پراکندگی، جدایی، دوری	مفترقاً
بهره‌مندی، پیروی، فرآگیری	مقتبساً	زشتی، بدنامی، رسوانی	مفتضحاً
зорمندانه، توانایی، نیرومندانه	مقدرًا	گشودگی، باز، چیرگی	مفتوحاً
هم‌پیوندی، نزدیکی، هم‌ماری	مقترنًا	شیدایی، فریفتگی، شیفتگی	مفتوناً
میانعروی، بی ریخت‌وپاش، اندازه‌گهداری	ملتصداً	بزرگوارانه، سترکانه، شکوهمندانه	مفخماً
خواستاری، بهنگام، فراخور	مقتضباً	شادی‌آوری، خوشی، شنگولی	بلفرّحاً
کامیاب، شادکام، کامکار	مقتضى العرام	نتهاهی، جدایی، نکی	مفرداً
پیمانه‌ای، ارزشندگی، اندازه‌ای	مقداراً	جداگانه، بریدگی، جداسی	مفروزاً

هویدا، آشکارا، نمایان	"مکافه"	سرنوشتی، خدای فرمانی، دستوری	"قدّرا"
گفتاری، همسخنی، گفتگوی	"مکالمه"	بیشاپیش، درآغاز، نخست	"مقدمه"
فراگیری، دستآوری، دریافتی	"مکتبه"	سرآغاز، پیشگفتار، پیش درآمد	"مقدمه"
پدیداری، یافتنگی، پیدایش	"مکشفه"	فراخورتوانایی، درخورنیرومندی، خورند	"مقدورا"
نامهای، نوشتاری، نگارشی	"مکتوبه"	نزدیکی، ارجمندی، خویشاوندی	"مقرّبا"
پنهانی، بوشیدگی، نهانی	"مکتوما"	پابرجایی، استواری، دستوری	"مقرّرا"
برچانگی، پرگویی، زازخانی	"مکثارا"	وامداری، بدھکاری، سرسپردگی	"مقووضا"
تیرگی، افسردگی، آزردگی	"مکسدره"	نزدیکی، نزدیک، پیوستگی	"مغروسا"
پیانی، بارها، بی در بی	"مکسرّرا"	بخشیانی، جداشه، بهرهگیری	"مقوسما"
بزرگوارانه، ارجمندانه، گرامانه	"مکرمّا"	گناهکاری، بزهکاری، سست کاری	"مقصّرا"
زشتی، ناروایی، ناپسندی	"مکروها"	کوتاهی، سروته زده، سستی	"مقصورا"
شکستگی، خواری، فروریختگی	"مکسّرا"	بریدگی، تکه تکه، آراستگی	"مقطعا"
شکسته، کم آمده، از میان رفته	"مکسورا"	گسیخته، بی چک و چانه، پایانیافته	"مقطوعا"
آشکار، پدیدار، روشن	"مکشفه"	نازا، سترون، بی زاده رود	مقطوع النسل
بسندگی، روایی، سزاواری	"مکفیا"	بسته، ناگشوده، پیچیده	"مقفلّا"
دستوری، ناگزیر، فرمانگذاری	"مکلفّا"	وارونہ، درهم ریخته، واژگونه	"مقلوّبا"
راسبخشی، بی کمودی، همراهانی	"مکحّلا"	راستاری، ارزیابی، راستگری	"مقوّما"
درونی، نهانی، بوشیدگی	"مکنونا"	خشم یافتنگی، زیونی، شکست خوردگی	"مهورا"
درهم آمیختگی، بوشیدگی، گمراهی	"ملاسّة"	سنجهشی، اندازه‌ای، سنجهای	"مقیاسا"
هراهی، بندگی، هدمی	"ملازمّا"	پای بندی، گرفتاری، آینین داری	"مقیدا"
پیوستگی، هماهنگی، بخوند	"ملازمّة"	نوشتاری، نامهای، نگارشی	"مکاتبّه"

درخشنگی، درخشنان، رنگارنگی	ملعّقاً	مهربانی، دلسوری، نیک کرداری	ملاطفة
آلودگی، بلشتی، بلیدی	ملوّثاً	بازی، شوخی، ورروی	ملاءمة
افسردگی، دلتگی، بزمودگی	ملولاً	افسردگی، دلتگی، بیزاری	ملالاً
رنگارنگی، رنگ آمیزی، دگرگونی	ملوّنتاً	آزردگی، کزکردنگی، بزمودگی	ملالسة
پندارپذیری، پیغامی، پیام گیری	ملهّماً	سرزنش، بدگویی، نکوهش	ملامة
ترمی، آرامی، نرم درونی	ملينّتاً	سازگاری، آرامش، نرمی	ملانّما
آرام، خموش، افتاده	ملينّالمزاّج	نیک رفتاری، سازگاری، خوشبوی	ملائمة
همسانی، مانندگی، همگونگی	معائلة	پوشیدگی، جامهداری، آمادگی	ملبّساً
همارهکاری، کارآموزی، پیاییکاری	مارسة	پوشیده، در جامه، پوشک	ملبوساً
برجستگی، برتری، برگزیدگی	معتّazaً	پناهندگی، پشت گرمی، بست نشینی	ملتجيّا
سرباز زنی، سربیچی، نافرمانی	معتنّعاً	برخودپذیری، پیمانپذیری، ناگربری	ملتزماً
ستایشگری، ستودگی، سپاسگزاری	ممدوحًا	دریافت، نگرش، شناخت	ملتفتاً
کشیدگی، کشدادگی، دمداری	ممدوداً	خواستاری، جویندگی، آرزومندی،	ملتمساً
آمیختگی، درهعنی، پیوستگی	معزوجاً	برافروختگی، دلشورگی، فروزندهگی	ملتهباً
آسانیابی، فراهم آبی، دست آوردنی	ممكن الحصول	پیوستگی، چسبندگی، واستگی	ملحقاً
رویدادنی، انجام پذیر، شدنی	ممكن الوقوع	دبده شده، نگرندگی، بشار آورده	ملحوظاً
بندگی، برگی، دستورپذیری	ملوّكاً	دستوری، زورگی، ناچاری	ملزماً
بیزارانه، بزمودگی، اندھگینانه	ملولاً	چسبندگی، چسبان، پیوستگی	ملصقاً
بازداشتگی، کارگذاری، بازدارندگی	ممنوعًا	کفتاری، واژه‌ای، زبانی	ملفوظاً
سپاسداری، ستایشگرانه، سپاسگزاری	ممنونًا	درهمستگی، پیچیدگی، پوشیدگی	ملفوفاً
همواری، زمینه سازی، آمادگی	مهّداً	کزگویی، سخن لفت آمیز، پیچیده گویی	ملقلقاً

"میز"	برتری، رسیدگی، جدایی
"منازعه"	دشمنی، سبزه جویی، ستبدی
"مناصحة"	اندرزی، تندی، رهمنوی
"مناصفة"	دوبخشی، دونیگی، دوتكای
"مناظرة"	گفتگویی، نگاه، یکی بدو گویی
"مناقرة"	بیزاری، تبارنمایی، خودستایی
"مناقفه"	دوروسی، ناروزنی، کجروی
"مناقشة"	ستیزگی، دشمنی، پرخاشگری
"مناقصه"	شکستگی، کمودی، نارسانی
"مناقضه"	نادرستگویی، پیمانگسلی، بهمپاشیدگی
منباب مثال	برای شمعونه، همانند، چون
"منبسطا"	کشادگی، فراخی، گستردنی
"منبعشا"	برانگیختگی، انگیزان، رستاخیزی
"منتجا"	سودمندانه، خوشپایانی، بهرهورانه
"منتخبنا"	برگزیدگی، گزینش، جورگری
"منتزعما"	جداگانه، جدایی، دوراز یکدیگر
"منتسبا"	پیوستگی، پیوند، وابستگی
"منتشرنا"	گستردنی، پخش، پراکندگی
"منتسبما"	برهایی، پا بر جایی، گماردنی
"منتصرنا"	پیروزمندانه، فیروزی، کامیابانه
"منتظرنا"	چشم برآهی، دیده دوزی، چشم دوختگی

"منتظما"	
"منتفعا"	
"منتقدا"	
"منتقلان"	
"منتقما"	
"منتها"	
"منثروا"	
"منجلیا"	
"منجمدا"	
"منحرفا"	
"منحصرا"	
"منحطا"	
"منحللا"	
"منحوسا"	من حيث المجموع
"مندرجا"	
"مندرسا"	
"منزجرا"	
"منزویا"	
"منزها"	
"منسوها"	

راستواری، راست وریس، جورآوری
سود بری، فرآگیری، بهره وری
خردهگیری، نارسا جویی، بهانه گیری
جابجایی، آمد و شد، رهگذری
کینه توزی، دشمنی، خونخواهی
درکمین، گوش بزنگی، در آرزو
پراکندگی، ناسروده، نگارشی
آشکارا، روش، هویدا
سردی، بستگی، بخ زدگی
کجروی، از راه در رفته، خمیدگی
تنها بی، تکی، یکانگی
پستی، نشیانه، فرومایگی
برچیدگی، درهم آمیختگی، ازمیانرفتگی
بداختری، ناشکونی، بدگامی
بهرگونه، رو به مرفت، همگی
نهفتگی، نوشته شده، جایگزینی
کهنه گی، فرسودگی، پلاسیدگی
دلخوری، بیزاری، دلچرکشی
گوشه گیری، کنج نشینی، کناره گزینی
پاکیزگی، پارسایی، سادگی
تباری، دودمانی، نژادی

وارونگی، دگرگونی، برگشتگی	منعکسا"	بافنده‌گی، پیوستگی، تارو بودی	منسوجا"
توانگری، دارایی، بهره مندی	منعما"	ازمیان رفتگی، نیستی، ناپذیرا	منسخا"
تیرگی، دشواری، دلتگی	منغصا"	گشودگی، آشکارا، روشنی	منشحا"
تسهابی، تکی، بی دستیاری	منفردا"	جدایی، شاخه‌ای، شکافتگی	منشیبا"
جدایی، تکمکه، بریدگی	منفصلا"	هریشگی، شکافتگی، مایه کبری	منشقا"
شرمندگی، اندوه‌گینی، شرم‌ساري	منفصلا"	فرمانی، پخشیابی، دستوری	منشورا"
جدایی، رهایی، بریدگی	منفکا"	پایکاهی، کار، جایکاهی	منصبا"
ناپسندیدگی، رمیدگی، بیزاری	منفسورا"	چشم پوشی، گذشت، جابجایی	منصرفا"
نااستواری، رانگی، سست‌اندیشگی	منفیما"	مردانگی، رادی، دادگری	منصفا"
بستگی، چروکیدگی، در هعرفتگی	منقیضا"	برپایی، گماردن، استواری	منصوبا"
پالودگی، پاک سخنی، آراسته گویی	منقحا"	پیروزمندانه، یاری، کامکارانه	منصورا"
ورشكستگی، نیستی و نابودی، ازمیان رفتگی	منقرضا"	استوارگویی، بررسی شده، دیند ستوری	منصوصا"
بخش‌یافتنگی، بخش پذیری، بریدگی	منقسا"	پیوستگی، پیوندی، همبستگی	منضمما"
نگارگری، رنگارنگی، رنگ آمیزی	منقشا"	چایی، نگاری، نمایی	منظبطما"
گستگی، بریدگی، از همیا شیدگی	منقطعا"	برهم نهادگی، همسانی، رویهم گذاری	منظطبقا"
وازگونی، سالوسی، افسردگی	منقلبا"	بخردانه، راستین، اندیشمندانه	منظطبقا"
رنگ آمیختگی، رنگارنگی، بی پذیری	منقوشا"	آراستگی، پشت سرهم، روبراهمی	منظاما"
جابجایی، ناپابر جایی، درخور	منقولا"	فراموشی نشدنی، بشمار آوری، دیده‌داری	منظظروا"
ناپذیری، نادرستی، روی گردانی	منکرا"	سرابندگی، سروده، سروده گویی	منظظوما"
پدیداری، آشکارا، برهنه‌گی	منکشفا"	خمیدگی، نرمی، پیوستگی	منظطفا"
ستمبدگی، خواری، از پادر آمدگی	منکوبما"	پیمانداری، بستگی، سوگند داری	منعقدا"

زودپاسی	"موقتا"
بزرگواری	"موقسرا"
همستگی	"موکولا"
بخشندگی	"مهبہ"
پنداری	"مهوما"
پستی	"مهوونا"
دوریگزینی	"مهاجرة"
شبیخونزی	"مهاجما"
دورافتادگی	"مهجورا"
پاکیزگی	"مهذبا"
بیکارگی	"مهلا"
افسردگی	"مهوما"
بیزاری	"مهوعا"
خشاستگی	"میمونا"

ن

پشممانی	"نادما"
پندگوبی	"ناصحا"
سنگنگوبی	"ناطقا"
دیدهبانی	"ناظرها"

ویرانگری	"منهدما"
شکست خوردگی	"منهزما"
بازداشتگی	"منهیما"
روپارویی	"مواجهه"
برابری	"موازیا"
همبیوندی	"مواصله"
دستیاری	"مواصفه"
همراهی	"موافقت"
استوارپنداری	"موثقا"
کوتاه	"محضزا"
آماده	"موجودا"
پسندیدگی	"موجها"
دلهرگی	"موحشا"
آزادهندگی	"مودیما"
برجایماندگی	"موروثا"
سنجدگی	"موزونا"
ستودگی	"موسوفا"
پیوستگی	"موسولا"
جاپاکاهی	"موضوعا"
سخنماهی	"موضوععا"
دستوری	"موظیفا"
بهرهمندانه	"موفقما"

ناظما	آراستگی	سرهم نهادی	جور گری
نافدا	رخنه آوری	رسایی	استواری
نافما	سودمندی	برآوری	بهره مندی
ناقدا	سره گزینی	سخن‌سنگی	سنجدیدگی
ناقما	نارسایی	کمبودی	کاستی
ناقما	بدپیمانی	بیمان شکنی	شکنندگی
ناقلا	با زگویی	داستانسرایی	دوباره گویی
ناموسا	تبارداری	رازدانی	پارسایی
نبوغما	زیرکی	برجستگی	هوشمندی
نتیجه	سرانجام	بهره‌وری	فرجام
نشرا	نوشته‌ای	نوشتاری	نویسنده‌گی
نجابه	پاکزادی	نیک‌گوهری	بزرگواری
نحوسة	بدشگونی	شومی	دلچرکینی
نحیفا	نزاری	لاغری	ناتوانی
نخوه	خودنمایی	خود خواهی	خودپسندی
ندامة	پشیمانی	افسوس	دلخوری
ندرة	کمی	کمیابی	کمتر
نزراکة	فرهیختگی	خوش‌خوبی	آراستگی
نزههه	خرمی	پاکیزگی	سرسبزی
نسبا	نژدپکی	خوبشاؤندی	نژادی
نسبه	برآورده‌ی	سنجه‌ی	همگونگی

نقلا" "نقیضا" "نهاية" "نهضة" "نهیما" "نهیپا" "نیابهه"

گزارشگری، گفتاری، دوباره گوسی
وازگونگی، کزگوسی، سنجگی
سرانجام، هایان، فرام
بهاخیزی، رستاخیز، جنبش
جلوگیری، بازداشت، پرهیزداری
فریاد، خشم آوری، غوغای
جانشینی، همکاری، دستیاری

و

واجبا" "وارثا" "واسطا" "واسعا" "واسلا" "واضحا" "واضعما" "وافرا" "وافیما" "واقعما" "واقفا"

بایستگی، نیازمندانه، بایابی
ریزمخواری، مرده ریگ، برجای ماندگی
میانجیگری، درمیانه، میانداری
فراخی، کشادگی، گستردگی
پیوستگی، دریافتی، چسبندگی
روشنی، آشکارا، شایانی
استواری، گذارندگی، آینین گذاری
فراوانی، بسیاری، افزونی
بیمانداری، بی کم و کاست، بستندیدگی
پا بر جایی، درستی، رویدادگی
آکاهی، ایستادی، دانایی

باخندگی، دهش، کشاد دستی	"واهبا"
پوشیدگی، بی بنیادی، سستی	"واهیا"
استوارپنداری، بی کمل پذیرا، درون پاپناهی	"وثقا"
زیبایی، آبرومندی، خوب رویی	"وجاهه"
درونی، بخردانه، سرشتی	"وجданا"
نیازمندانه، بایستگی، بایایی	"وجوبا"
هستی، بودنی، سرشتی	"وجودا"
سیمایی، بولی، گونهای	"وجهما"
یگانگی، یکتایی، بی همتای	"وحدانیه"
بیناکی، دلواهی، اندوهباری	"وحشة"
دشواری، ناسازگاری، تیرگی	"وخامته"
دoustی، مهریانی، دلدادگی	"و د ادا"
سپردگی، پیش بها، ایرمانی	"ودیعة"
میانجیگری، درمیان افتادن، میانداری	"واسطه"
پندگویی، اندرزی؛ سفارشی	"وصایة"
نمایی، گزاره‌ای، نموداری	"وصفا"
پیوستگی، کامروایی، بهم رسی	"وصللا"
پیوستگی، پاره دوزی، همسری	"وصلة"
سفراشی، اندرزی، دستوری	"وصیة"
چگونگی، نمایی، نهادن	"وضعا"
روشنی، هویدا، نهادن	"وضوها"

وظيفة " دستوری، ناگزیر، جیرهخواری
وعظا " اندرزگویی، بندآمیزانه، رهنمونی
وفورا " فراوانی، بسیاری، افزونی
وقاحة " گستاخی، بی شرمی، ستیزگی
وقارا " بودبارانه، بزرگوارانه، والامنشانه
وقفا " پایداری، درنگ نمایی، ایستایی
وقوعا " رویدادگی، فرود آمدگی، رخدادگی
وقفا " آکاهی، بینش، دانایی
وقحنا " گستاخانه، بی شرمانه، شوخ چشمانه
وكاله " نمایندگی، برگزیدگی، همتلاشی
ولادة " پیدایی، زایایی، پدیداری،
ولایة " سرپرستی، دوستداری، پیشوایی

هائلا " ترس آوری، دلهرگی، سنگین نمایی
هاتفا " آواز نهانی، سروش آوازی، نهانخوانی
هادما " وبرانگری، تباہی، نابودی
هادیما " رهمنوی، پیشوایی، راهنمایی
همجا " بدگویی، زشت گویی، زازخابی
مجوا " دشنامگویی، ناسزا سرازی، زشت گفتاری

دستوری، ناگزیر، جیرهخواری
اندرزگویی، بندآمیزانه، رهنمونی
فراوانی، بسیاری، افزونی
گستاخی، بی شرمی، ستیزگی
بودبارانه، بزرگوارانه، والامنشانه
پایداری، درنگ نمایی، ایستایی
رویدادگی، فرود آمدگی، رخدادگی
آکاهی، بینش، دانایی
گستاخانه، بی شرمانه، شوخ چشمانه
نمایندگی، برگزیدگی، همتلاشی
پیدایی، زایایی، پدیداری،
سرپرستی، دوستداری، پیشوایی

هدایة " هذفالسنہ
هذیانا " هکذا " هلاکة " هیاء "

رهنمایی، رهمنوی، رهبری
در سال کنونی، امسال، در این سال
پرت گویی، زازخابی، ولنگاری
همچنین، چنانکه، بدینروی
نابودی، نیستی، ناپدیدی
سینمایی، ریختی، زی

ی

نا امید، نومید، نازا
خشگی، سرد نهادی، نجسبندگی
گشاده روزی، شادمانی، فرهمندی
خوشی، فراغ روزی، شادمانی
بی کمان، بدرستی، بیچون و چرا
شگون، شادی آفرین، شکوه

یائسا " یابسا " یاسرا " یسرا " یقینا " یعنیا "